



نام کتاب : نفس به نفس

نویسنده : هستی صدیقی پویا (الینا)

عضو انجمن رمان فونه

@Romankhone

طراحی جلد و فرمت ها

[@roman_novel_roman](https://t.me/roman_novel_roman)

[ابدی اینستاگرام:](https://t.me/roman_novel_roman)

[novel722](https://t.me/roman_novel_roman)

به نام خدا

امروز روز اولیه ک بعد سه سال ب ایران برگشتم و توفونه توی اتاق خواب قدیمیم از خواب بیدار شدم. امشب ب مناسبت برگشت من و راشا ی مهمونی بزرگ ترتیب دادن و از فامیل گرفته تا دوستای بابا و مامان و دوستای منو دوستای راشا و خلاصه هرکی ک مارو میشناسه... راستی یادم رف فودمو معرفی کنم من روشا پویان هستم و تنها دفتر خانواده پویانم چون ن دفتر عمه ای دارم و ن دفتر عمو اما تو فامیل مادرم تنها چیزیه ک زیاده دختره... من ۲۲ سالمه و راشا هم ۲۶ سالشه مادرم ۴۷ سالش و پدرم ۵۲ اما دلای جوونی دارن برای همینم تقریبین میشه گف خانواده ی اپنی هستیم... فب الان باید با سارا دوستم ک مثل خواهرمه برم برا امشب خرید چون خیلی وقته ایران نبوده و بالاخره امشب باید خیلی تو چشم باشم بعد از اینکه آماده شدم و ی مانتو تو دل باز که جلوش کوتاه و پشتش بلند بودو پوشیدم و ب رنگه مشکی بود و شلوار جین ۹۰ مو پاک کردم و شال مشکیمو سرم کردم. ی رژ لب جیگری هم ب لبام زدم و با زدن ریمل و خط چشم آماده بودم و از اتاق رفتم بیرون و ب طبقه پایین رفتم مامانو ک توی سالن با تلفن داش صحبت میکرد دیدم و ازش خدافظی کردم و سوار پورشه مشکیم که کادوی قبول شدنم ب دانشگاه بود شدم و دنبال سارا رفتم فونه ی ما با فونه ی سارا و خانوادش ۱۵ دقیقه راه بود و چون باهم رفت و امد خانوادگی داشتیم بیشتر وقتا پیش هم میمونیدیم بالاخره سارا رو سوار کردم و ب سمت مجتمع کوثر و مجتمع پارک واوسان و... (مرکز خریدای بزرگ اصفهان) رفتیم.

+ سارا بریم این مغازرو هم ببینیم

_دیوونه کردی روشا یه لباس میخوای بخری

+بماند ک تو خودت دیوونه هستی ولی خب بازم بیا بریم

منتظر شنیدن حرفش نشدم. و ب سمت مغازه رفتم اما بازم چیزی پسند نکردم

داشتیم مغازه ها رو. میدیدم ک چشمم ب ی بوتیک مردونه افتاد و ی مارشال مردونه خوشگل دیدم و تصمیم گرفتم برا راشا برای امشب بگیرمش رفتم داخل و از چیزی ک جلوم دیدم هم تعجب کردم هم خندم گرفته بود

ی پسر و دختر بودن ک زاهران ما بد موقع مزاحمشون شدیم و ب محض دیدن ما مث سیخ پا شدن و سرخ و سفید شدن اما جالبیش اینجا بود پسره اشنا بنظر میرسید.

اعتنایی نکردمو رفتم و اون مارشالو گرفتم و تتو جعبه ی شیکی گذاشتمش و بالاخره بعد از ۴ ساعت گشتن ی لباس نظرمو جلب کرد ی لباس مدل ماهی گلبهی بود ک پشتش تا ی مقدار بالاتر از باسن باز بود و همون قسمت ی پاپیون که با نگین روش کار شده بود قرارداشت جلوی لباسم تقریباً ساده بود اما واقعا شیک و قشنگ بود و اندام منو واقعا عالی تر نشون میداد سارا هم اونو تایید کرد و بعد اون لباسو گرفتم و ب رستوران رفتیم و بعد از خوردن غذا.....

به ارایشگاهی ک از قبل مامان برامون نوبت گرفته بود رفتیم و بعد از ۳ ساعت هردو آماده بودیم ساعت طرفای ۷ بودو ساعت ۸ مهمونی شروع میشد ب سمت فونه حرکت کردیم و بعد از ۱۰ امین رسیدیم و با سارا ب اتاق من رفتیم و لباسمونو پوشیدیم و ساعتی ۸ و رب بود ک ما کامل آماده بودیم و ب محض باز کردن در راشا هم ب همراه دوستش از اتاق بیرون اومد و بعد از سلام و احوال پرسى با اون پسر خوشگله(از مق نگذریم واقعا خوب چیزی بود یعنی ایده ال هر دفتري بود) ب طبقه پایین رفتیم و تقریباً همه اومده بودن و با همه سلام و احوال پرسى کردیم تا رسیدیم ب ساره ک دفتر دایی بنده هست و همیشه از بچگی فیلی ب من مسودی میکردچون من فیلی لوس بودم و همه دوسم داشتن(وجدان جونم : مگه دلشون میاد جیگری مث تورو دوس نداشته

باشن؟ لطف داری عزیزم میدونم خودم+دوباره ازت تعریف کردم پرو نشو_هیسس
 کاردارم) و خلاصه هنوزم با من لج بود و موقع سلام کردن خیلی جلوی دوست (اشا لیم بازی
 در آورد و خودشو سبک کرد دوست (اشاهم ک اسمش ارمین بود مدودن میشه گف پسری
 نبود ک ب هر دختری پا بده و مٹ (اشا خودشو میگرف...بالافره موقع رقص رسید و
 بیشتريا دوتایی میرقصیدن و منم خیلی سنگین و فانم کنار سارا و (اشا و ارمین نشسته
 بودیم ک ساره از راه رسید و اومد و کنار (اشا و ارمین نشست و خودشو ب ارمین
 چسبوند و ارمینم بلند شد و ساره ک فک کرد برا پیشنهاد رقص ب اون بلند شده خیلی
 سریع از جاش پاشدولی در مین ناباوریش ارمین ب سمت من اومد و ب من پیشنهاد داد
 منم نگاهی ب (اشا انداختم ک اونم لبفندی بهم زد و من دست تو دست ارمین رفتیم و
 رقصیدیم هر دو مونم تانگو رو خیلی خوب بلد بودیم ک وقتی ما وسط رقص بودیم انگار
 همه کنار رفته بودن و مارو تماشا میکردن تا اینکه موقع چرخیدن منو از پشت بغل کرد
 و نفساشو نزدیک گردنم مس میکردم

مس عجیبی بود گرم بود اما خوشبختانه اهنگ تموم شد و صدای دست و سوت بود ک
 تو فونم پیچید و ما ب سر میز رفتیم و نشستیم اما نگاه های معنی دار ارمین ک همراه
 با شره و کمی خجالت بود منو گیج کرده بود

چشمم ب اونور سالن خورد ک دیدم ساره داره کنار آرش(پسر عموم ک مثل داداش
 جونمه) خوشو بش میکنه و آرش سعی میکنه اونو بیچونهاما ساره پيله تر از این
 مرفاست منم نقشه شیطانی ب سرم زد و دست سارا

رو گرفتم و ب پیششون رفتیم و نشسیم پیش ایش و وسط مرف ساره کزاهرن داشت ی
 سوال پرت از اون میپرسید پریدم و گفتم ایشی ج خبر چیکار میکردی تو مدت نبود من و
 ایشم ک منظورمو گرفته بود گفت هیچی خانومی با عشقم بودم و اتفاقا خیلی منتظرت
 بود ک برگردی پس چرا امشب نیامدیش؟_ افه برا پروژه پدرش یک ماهیه ک رفتن

اونم خواهرشه؟ بابا : گفتم ک هنوزم بچس اما باز عسل باباشه ولی فب زاهرن ک مالا مالا ها زرگ شدنی نیس چ برسه بفواد بشه معاون شرکت مشترکمون؟ این مرفو ب بابای ارمین (سعید سعدیان) زد و همهه خندیدن و منم فجالت کشیدم ک ایلین (خواهر ارمین) گفت دفتر و شیطنتاش و شیرین بازیاش دفتر باید اینجور باشه و روب من گفت کار فوبی میکنی عزیزم ایشاللللاا عروس فودمون میشی؟ منم ک هم فجالت کشیدم و هم تعجب کردم سرمو انداختم پایین ک سنگینی نگاه کسبو مس کردم ک دیدم راشا داره فیره بهم نگاه میکنه منم از نگاهش دلم لرزید...

بعد از اتمام غذا ب سالن رفتیم و من و ایلین مشغول مرفیدن بودیم ک فیلی موصلمون سررفته بود و یهو ایلین رو ب همه گفت اگ اجازه بدید منو روشا بریم بیرون دور بزیم و خوشبختانه کسی هم مخالفت نکرد و ارمین و راشا هم باما اومدن و بیرون رفتیم

فیلی فوش گذشت و موقعی ک تو کافی شاپ بودیم راشا

گفت : خواهری؟ جونم_راستش میدونی ک ارمین و من از بچی همو میشناسیم و بهش اعتماد کامل دارم و دیشب ارمین ب من گفت ک از تو فوشش اومده و اگ تو موافق باشی باهم دوست باشیم و بدون اینکه اشکتو در بیاره چون عواقبشو هم میدونه...منم ک ی مسی داشتم ک میگفت بهتره قبول کنم منم قبول کردم و اونشب اولین شب دوستی من با ارمین بود

بعد از اینکه تو دلم قوقا بود و هم فوشال بودم هم فر کیف از کافی شاپ زدیم بیرون و یکم جلو تر ی لواشک فروشی دیدم پیشام از فوشمالی برق زد و ب راشا گفتم : _داداش جونم؟_هوم_اونورو میبینی؟_فب_فب نداره ک برو برامون لواشک و چیزای ترش بگیر_تا اومده بره ارمین گفت _من میرم و بعد سمت من گفت_فانومی فودتم بیا ک انتخاب کنی_باشه...شونه ب شونش داشتم راه میرفتم ک دستشو آورد جلو و منم دستامو گذاشتم تو دستش؟_ب جرعت میتونم بگم هرکی ک از کنار ما رد میشد از مسودی کم

مونده بود بترکه چون ارمین با اون تیپی ک زده بودو هیکلی ک داشت و منم با اون مانتوی کوتاه و تنگ ک باسنمو خیلی قشنگ نمایان میکرد، واقعا مق داشتن قش کنن...

لواشکوگر فتم و رفتیم تو ماشین و سمت فونه راه افتادیم وقتی رسیدیم فونه ساعت ۱۲ : ۳۰ بود. و بعد از نیم ساعت نشستن خانواده ارمین عزم رفتن داشتن و بعد از رفتن اونا من شب بخیری گفتم و از پله ها رفتم بالا وقتی ک داشتم لباسمو تعویض میکردم گوشیم زنگ خورد شمارع ناشناس بود... جواب بدم_ یفرماید (صدای فانومی از پشت تلفن اومد)_ امشبو میگم کنار چیزی ک ازم گرفتی خوش گذشت؟ بلبلبل ی غلیظی گفتم ک اونم گوشیبو قطع کرد منم ب ر ب ب ای گفتمو ب فواب گشنگی فرو رفتم...

صبح مٹ بقیه روزا عادی از فواب بیدار شدم و رفتم پایین و شیرکاکاعو و کیک برداشتم و داشتم میخوردم ک زنگ زدن. هرچی بقیه رو صدا کردم کسی پاسفگو نبود رفتم درو باز کنم ک از دیدن شفصی ک پشت ایفون بود نیشم تا ته باز شد و بالا فاصله درو زدم و پریدم بیرون و رفتم تو بغل گرم دایی ک انقد ک فوشال بودم متی یادم رفته بود دک لباسم مناسب نیس ک دیدم بعضی پسر دایی گرام و ی دفتر دیگ و ی پسر دیگ هم همراهشونه ببخشیدی گفتمو مثل مت پریدم تو فونه و رفتم و لباس مناسب ک یه شلوارک لی برمودا بود با ی تیشرت جذب مشکلی پوشیدم و صندلای مشکیمو هم پام کردم و رژ میگری زدم و رفتم پایین ک دیدم دایی و مامان و بقیه درمال خوش و بش بودن منم اومدم بره پایین ب پله افر ک رسیدم پام لیز خورد و فوردم زمین از شدت درد داشتم میمردم اما بالا فاصله برگستم و سمت میلاد پسر داییم نگاه کردم ک سعی داشت نهنده. چون از بچی باهم خیلی شوفی میکردیم میدونسم کار اونه ک این موزو انداخته اینجا و منم کاملا عادی رفتار کردم و اونم رفت نشست و منم همون موزو برداشتم و رفتم از پشت با دستام مالیدم ب مو و صورتش ک همه ماتشون برده بود و پا ب فرار گذاشتم تا تو میاط دنباهم دوید تا در باز شد و ماشین راشا اومد تو و من پشتم ب اونا بود و داشتم عقب عقب از دست میلاد در میرفتم ک افتادم تو ی بغل مردونه ک

دیدم ارمینه ک از پشت افتادم بغلش و اونم دور کمرمو گرفته ب خودم اومدم و موقعیتو درک کردم سریع دور شدم و سلام و این مرغا با هر سه و رفتیم تو فونه و بعد از خوردن ناهار من نشستیم بودم بین ایلین و مانا(دختری ک با میلاد اینا اومده بود ینی دختر خاله میلاد) که گوشیم باز زنگ خورد و همون شماره ناشناس و اینبار جواب ندادم تا اینکه اس داد : پیش عشق منی ک نمیتونی مرف بزنی؟داشتم پیامو پاک میکردم ک یهو....

یه عالمه آرد فالی شد روم و قبل از پاک کردن پیام گوشی رو پرت کردم اونور و دنبال میلاد رفتم تا جایی ک میلاد رفت تو اتاق بالا و درو قفل کرد و منم چاره ای جز بیخیال شدن نداشتم پس رفتم پایینو دیدم راشا و ارمین ددارن باهم پچ پچ میکنن و گوشی منم کنار راشا بود فهمیدم ک بعضیها پیامو فوندن؟شاید نفوندن شونههای بالا انداختمو رفتم و لباسمو با یه بلسوت لی ک شلوارش خیلی کوتاه بود و تا زیر باسن بود عوض کردم فب هرچی باشه من سه سال فارغ بودم و این چیزا براهم مهم نیس .موهاموهم ی ور انداختم دورم و رفتم پایین ک باباهم اومده بود و رفتم بوسش کردم و گفتم سلام بابایی باباهم اغوششو براهم باز کرد و جوابمو با مهربونی داد از بغل بابا بیرون اومدم ک متوجه شدم ارمین از شدت عصبانیت سرخ شده و منم اهمیتی ندادم و رفتم تو اشپزفونه ک ای کاش نمیرفتم چون تا منو دیدن گفتن چایی ببره؟؟ منم سینی رو گفتم و رفتم بیرون .ایلین دقیقن روبروی سهیل(پسر خاله میلاد) نشسته بود و وقتی جلوی ایلین تعارف کردم بلسوتم ک تا وسطای روم پام بود کوتاه بود و دیدم ارمین بدجور ب سهیل نگاه میکنه تازه متوجه گندی ک زده بودم شدم ک فهمیدم موقعی ک من جلو ایلین بودم و دلا شده بودم سهیل پیشم هیز ب بنده زل زده بوده و از این بابت ارمین عصبی بود منم سینی رو ب اشپزفونه بردم و از پله هارفتم بالا و تواتاقم بودم و لباسمو درآورده بودم و حالت متفکر بدون لباسروبروی کمد ک کنار در بود ایستاده بودم ک در با شدت باز شد و من میخزدم و ارمین پرید و دهنمو گرفت و گفت هییییس و سریع رفت بیرون(فداهش بشم من ک انقدر پاک و فوبه) منم نفس رامتی کشیدم و بالاخره ی لباس انتخاب کردم و

یکی از اون پسرا ک قهوه دسش بود خورده بهم و مانتوم با قهوه یکی شد ممنم از شدت عصبانیت دیوونه شده بودم. و وقتی دیدم خیلی معذرت خواهی کرد فقط ب ی مهم نیس اکتفا کردم و سوییچو برداشتم و مساب کردک و با بچه ها رفتیم ک ازتوی ماشین مانتوی جدیدی ک امروز خریده بودمو پوشیدم و راه افتادیم ب ی پاساژ دیگ توی این مغازه ها ک میرفتیم ی لباس شیری رنگ نظرمو جلب کرد ک بلند بود و بالاش دکلته بود و ب پوستم خیلی میومد برای همینم رفتم توی مغازه و سایزمو گفتم و فروشنده هم ک ی دفتر جلاللف بود براه لباسو آورد و وقتی تو لباس از جلو شبیه ژولی جنیفری از پشتشده بودم بچه ها اومدن و منو تو لباس دیدن و با وووووووی ک مانا گف فروشنده هم اومد و از دیدن من مشخص بود ک مسالابی مسادت کردهلباسو مساب کردیمو بالاافره سارا هم ی دست کتو دامن کوتاه مشکی و طلایی گرفت و رفتیم رستوران و بعد از خوردن نهار ب ارایشگاه رفتیم و تقریبا ساعتی ۴ : ۳۰هر سه آماده بودیم و ب سمت جشن حرکت کردیم چون مامان و بقیه از فونه رفته بودن من ب خواسته یخوادم تغییر زیادی نکرده بودم و مانا و سارا هم مثل من ارایش دفترونه ای کرده بودن تو ماشین ک بودیم متوجه شدم ک ی ماشین ۲۰۶مشکی داره تقیعمون میکنه منم بی اعطنایی کردم و استرسمو مخفی کردم تا اینکه بعد از نیم ساعت بالاافره رسیدیم و اون ماشینم پارک کرد و با دیدن کسی ک از ماشین اومد بیرون

از ماشین اومد بیرون چشام ۷۰۸ تا شد و از مدقه افتاد رو کاپوت ماشین افه ایییین چ لباسی بود برا خیابون پوشیده نمیپوشید سنگین تر بود و با ارایشی ک کرده بودددقیقن شکل عجوزه ها شده بود منم ایشی گفتم و با سارا و مانا رفتیم ک ارمان و دیدیم و اونم لپمو بوس کرد و بغلم کرد و با بقیه هم دست داد من کنار ارمین بودم ک دفتره اومد و سلام کرد و ارمینم خیلی فشک گفت سلام و دست منو کشید و رفتیم زیرپشمنی ب دفتره نگاه کردم ک انگار داش برامون نقشه میکشید و داشت منفجر میشد منم رفتم تو ویلا و تو اتاق ارمین لباسمو عوض کردم(شال و مانتو رو دراورد) و موهامو مرتب کردم

و دست تو دست با ارمین رفتیم پایین ک همه ب ما نگاه میکردن منم گشتی زدم و بچه ها رو پیدا کردم ک پیش مامان اینا بودن و منم رفتم پیششون و نشستیم و اهنگ گذاشته شد ک همه ریختن وسط و ارمینم اومد سمت منو گفت میریم وسط ولی کامل ب من چسبیده باش رفتیم وسط ک درگوشم گفت امشب بهتر از همیشه شدی ممشری عشقم و منم قند تو دلم اب میکردن ک یهواهنگ تموم شد و رفتیم نشستیم و اون دختره اومد سمت ارمین و....

پارت دهم

ب ارمین گفت فوش میگذره؟ ارمینم با لمن فوشی گفت_اره با عشقمم مگ میشه فوش نگذره؟ اونم ک مسابی مرض میفورد منم ب ارمین گفتم_عزیزم میشه معرفی کنی؟ گلم ابن پریساعه همونی ک قبلن بت گفتم (منم گیج شدم) اها یادم اومد دستمو سمتش دراز کردم و گفتم فوشبفتم منم (روشا هستم پریسا دستشو آورد جلو و گفت همچنین_نسبتت با ارمین چیه! اومدم جواب بدم ک ارمین گفت_نامزدیم اونم اهانی گفت و رفت....

بالافره جشن تموم شد و موقع خدامافطی ارمین گفت من با اون برم مامان و بابامم مخالفتی نکردن و ارمین سوییچو آورد و من با ارمین رفتیم تو ماشینش ک گفتم_میشنوم_چیو_اینکه پریسا جریانش چیه_جریانی نداره ک فقط قبلن با پری دوست بودمو چنبداری بردمش فونه ی مجردی فودم_چییی؟چی ندارع ک_اما تو ی...من چیی؟وقتی اون فودش چ...س و ازقبلش باز بود_واقعا ک ارمین و سرمو ب شیشه

چسبونده ارمین دستو گذاشت رو دستمو دستمو کشیدم و ماشینونگه داشت و رو کرد ب من گفت _منو نگاه کن_ بش محل نداده_گفتم منو نگاه کن(اینو با داددد گفت) اروم برگشتم سمتش و گفت شرمنده ک داد زده اما درکم نمبکنی افه من خیلی وقته با اون نیسم_بیخیال چیزی از گذشته نمبفام بدونم_اما...بس کن_باش بریم بستنی بخوریم؟_کجا؟_جای همیشگی_کجا؟سلطان_اوهوم_بررررریم_باشه بابا ولی قبلش ی شرط داره _اووووف باز چه شرطی _صندلی رو بخوابون تا بگم_نچ _من نمیبرمت_نبر خودم میرم اومد پیاده شمع ک با ی حرکت.....

صندلی رو خوابوند و مکم و با ولج میبوسید و کم کم رفت پایین تر و با گردنم بازی کرد و مانتومم جلو باز بود و خیلی راحت میتونس همه یزوا انالیز کنه(البته ارمین مست بود) اومد دستشو بذاره ک زده تو صورتش و ب خودش اومد و از ماشین رفت پایین (؟)الهی بمیرم ناراحتش کردم اما فو وقتی مسته نباید کار بیجا کنه_دلش خواستع ماله خودش_دباره تو اومدی وسط وجدان جان_گو نفور_فوضولی خورد و خوراکمو نکن مرتیکه_باو من (نم_ع جدن_اوهوم_ب ک بمیر_مردی پیپیپییشته وجی) یهو ارمین اومد تو ماشینو معذرت خواهی کرد و منم بفشیدمش و لپمو بوس کرد و راه افتاد سمت خونمون بعد ۱۰اديقه رسیدیم ک گفتم_بادت باشششششها_چپچی_برام بستنی نگرفتی_عصصع یادم رف_باش بیخی_فردا میاه دنبالت عشقم بیا بریم بستنی میخوریم_بینم چی میشه_برو بینم بچه پرو_بابای اقای_خدا فسی عشقولکم_رفتم تو فونه و همه خواب بودن و

لباسامو دراورد و رفتم خوابیدم اما خوابم نبرد رفتم سر لپتاپمو ایملامو چک کردم ک دیدم از یکی ب اسم پریسا ی عکسی اومده بوده رفتم بازش کنم ک وایمکس تموم شد_اااااهه لعنتی _یدرکی گفتم و خوابیدم فردا صبحمش بیدار شدم و رفتم wC و اومدم بیرون و ارایش کردم و رفتم پایین و خودمو ول کردم رو مبل ک هیشکی نبود همونموقع هم مانا از خواب بیدار شد و اومد پیشم_چی میخوری ماننا_اوهومممم فرق نداره_کیک

و شیر میخوری؟_اوهوم_اوی_ (فتم سمت یخچالو دوتا دنت کاکاعوی با کیک کاکاعوی ک سوگل جون(خدمتکار) مهربونمون) درس کرده بود برداشتم و با سینی (فتم پیش مانا و شروع ب خوردن کردیم ک موصلم سررفت و گفتم مانا_جونم عخشم_بریم بیرون_اوهوم اتفاقا موصلم سررفته_باوووش پ وقتی خوردیم بریم_باشلباسامونو عوض کردیم و آماده شدیم و ارایشمو یزرع کمرنگ تر کردم و رفتیم تو ماشین ک دیدم ماشین فودم پنجره_ایییییی_چیشد (ووووشا_پنجره_چی؟_ماشین_خفخ_زهرفر_چیکا_کنیم_بیا ببینم ماشین راشا هس یان_ رفتیم ک ماشینش بود_هههههین_وا مانناا_چیشد_این ماشینه راشا ع_اره مگ_چیه؟

از زبون مانا :

تا ماشینو دیدم یاد ی اتفاقی افتادم ک وقتی اهواز بودیم راشا هم اونجا بود اما من نمیشناختمش ولی اسمشو بم گفته بود رامین ما یک سال دوست بودیم اما من اونموقع ۱۵ساله بود و

پارت دوازدهم [۲۲]

۱۵ساله بود و رامین اولین کسی بود ک ب دلم نشست به بود اونموقع (رامین از خارج اومده بود یک ماه موند اهواز و وقتی با من بود خیلی عاشقش بودم و واقعا با قیافه الانش فرق داشت واسه همین نفهمیدم ک اونه ..من باش دوست بودم و هرروز همو میدیدیم و من فونهی مجردیشم رفته بودم اما بجز لب کاری نمیکردیم و یروز (فتم فونه رامین و فواسم غافلگیرش کنم بش نگفتم و دیدم دراپارتماننش بازه (فتم بالا و اسانسورو زدم و (فتم بالا و دیدم ع دره فونشم ک بازه (روم وارد شدم دیدم کسی نیست (فتم اشپزفونه هم نبود.از لای در اتاقش دیدمش ک وقتی دیدم (رزوی مردنو کردم خیلی سفته عاشق طرفت باشی بعد بری و ببینی با یکی دیگ درمال sxو لب و.... باشه دنیا رو سرم خراب شد

از اونروز فطمو عوض کردم و کارم ب سیگار کشید چون دیوونه شده بودم و واقعا نمیشد فراموشش کنم اون روز تلا ینی مدودسه سال پیش تالان ازش خبری نداشتم چون دوباره برگشته بود خارج و بالاخره بعد از این چندسال تازه فهمیدم ک این راشا همون رامینه [2][2]

(روشا :

یهو دیدم مانا پنج دقیقه درس ب ماشین راشا نگاه میکرد و گولی گولی بدوناینکه متوجه باشه اشک میریخت و غرق فکر بود ک دلم طاقت نیورد اشک بریز و رفته سمتش و بغلش کردم_ههههیس اروم ماننا میشد یهو_اونو دوس داشتم چرا اینکارو کرد افه_چی کی میکا(کرد عاشقش بودم از بعد رفتنش دست ب هرکاری زدم اما هرروز بیشتر داغون میشدم بخاطر رفتنش سیگاری شدم عابار کارم بدجور ب بینارستان کشید مت مرده متمرک بودم چرا باهام اینکارو کرد چرا این اونه(مانا همه اینارو با حق حق میگف)_هههههیس مانا بیا بریم تو فونه برام تعریف کن بینم_ن میشه بریم قدم بزنیم؟_باشه گلم_باهم رفتیم و رسیدیم ب ی کافی شاپ ک نشسیم و سفارش دادیم _من_خب بگو عزیزم تعریف کن بینم(ماناهم همه چیزو تعریف کرد و اینجا بود ک راشا رو یجور دیگ نگاه کردم و افکارم دربارش ۸۰درجه تغییر کرد)_مانا لذار منم ی چیز بت بگم راشا بعداز اومدنش از اهواز ب خارج

پارت سیزدهم [2]

بعد از اومدنش از اهواز ب خارج راشا فیلی افسرده بود و ب من هیچی نمیگفت تا اینکه بالاخره قانع شد و گفت که :

(از زبون راشا براتون میگم)

(اشا :

سپهره_ مانا ی سوال پرسیم؟_ چونم_ هنو راشا رو دوس داری؟_ نمیدونم_ اهان زود بخور پاشو
بریم ی جا_ کجاا_ فوضولی ممنوع_ اوووف از دس تو_ پ بدوووووووو.....

با مانا رفتیم تو ماشین ک گوشیم زنگ خورد ع عشممممه

_سلام عففففشم

_کجایی کزکژ

_ففف عشقولکم دلت برام تنگ شده؟

_گمممشو

_باشه پس بابای ساراا جووون

_ن گم نشو

_بفرررنااید

_ع فردا بایدبریم دانشگاه

_فو ک پی

_فردا میای دنبالم یا پیام دنبالت

_منن شاید نیام

_گوه فوردی باس بیای

_باش سارا پ میام دنبالت بعد قرارمیداریم.

_بابای

خدافسسسسسی

مانا چقدر میمرفین_خفخف اره این خیلی ور میزنه همیشه_خب کجا میریم_رسیدیم بیا بریم .. پپیادع شدیم و رفتیم سمت ی اتلیه ک راشا زدع بود و درشو بسته بود و فقط من خبرداشتم من : بیا تو مانا با مانا رفتیم داخل و ازش پرسیدم : این تویی مانا؟(مانا ک شافش زده بود بیرون گفت)_اااااره ام م اما اینجا چیکا(میکنه)_راشا همه عکساتو داشت و هنوز ک هنوز روزی ی بار میداد(اینجا)مانا بغض کرده بود(رفتیم سمتش و بغلش کردم ک در باز شد و.....

پارت پونزدهم[?]

درباز شد و راشا اومد تو.و با دیدن ما تعجب کرد و منم نگران بودم ک اگ مانا نمیخواست بفهمه ک مانا همون عشق س سال پیششه مالا باید چیکا(میگردیم بالاخره راشا ب مرف دراومد : شششما اینجا چکار میکنید روووشا)(روشا رو با. داد گفت)اومدم با من من جواب بدم ک مانا : سرش داد زن_مانا فانوم شما دفالت نکن_منی ک نباید دفالت کنم همینیم ک عکسام تمام اینجا رو پرکرده_چییییی_همبن ک شنیدی_اما تو ت ت تو افه چطور ممکنه؟همه چیزو ب روشا گفتم از اون پیرس_مانا اینو گفت و رفت بیرون و راشا هم بدنبالش اما مانا با تاکسی رفته بود و راشا اومد تو اتلیه و همه چیزو براش گفتم و برا بار دوم دیدم ک راشا اشک میریخت کسی ک تکیه گاه من بود مالا داشت اشک میریخت....

امروز صبح با صدای الارم گوشیم از خواب بیدار شدم و آماده شدم برای دانشگاه ک ب گوشیم از شماره مانا زنگ زده شد جواب دادم ک صدایی نیمدو ترسیدم از وقتی بیدار شدم اشوب بودم رفتیم تو اتاق مانا و دیدم نیست و بیشتر ترسیدم و ترجیح دادم تا بعد دانشگاه ب کسی چیزی نگم و رفتیم پایین و صبحونمو خوردیم ک دیدم ایفون زنگ خورد رفتیم پشت افون اما کسی نبود ک

کسی نبود که گوشیم زنگ خورد و سارا گفت دیررشد بیا ماشینو روشن کردم و رفتم سمت فونه سارا که دوباره گوشیم زنگ خورد دلم میخاس دیگ گریه کنم زنگیدم رو اون شماره که دیدم خاموشه

بالاخره سارا رو سوار کردم و الان رسیدیم دم دانشگاه پیاده شدیم و رفتیم تو محوطه که پر بود از دخترای جلالف و پسرای عادی و فوشگل و.... رفتیم سر کلاس که استاد اومد داخل و شروع ب حضور غیاب کرد و وقتی اسم سارا رو فوند رنگش پرید و بعدم همه اسمارو فوند و شروع ب درس کرد سر کلاس گفت ب من که برم پای تخته و اومدم برم که دیدم ی دختر پوشت موزو انداخت که مثلا من نبینم و برم روش منم رفتم و گفتم خانومی فیلی بی شخصیتی که پوشت چیزایی که میفوریو میندازی رو زمین که کلاس رفت رو هوا دختره هم اووووفی گفت و رفت
.....

بالاخره کلاس تموم شد و رفتیم تو سلف دانشگاه که یکی ی پاکت براه اورد که ذاهرن پست چی بود پاکتو با ترس باز کردم و عکسو دیدم که با دیدن عکسا جیغم رفت تو هوا سارا گفت چیبییییشتد و پاکتو دید و اونم جیغ زد یکی از پسرا اومد سمتمون و گفت اتفاقی افتاده؟ اون که دید ما چیزی نمیگیم پاکتو برداشت و گفت نگران نباشید اگ اشنا تونه پدر من پلیسه و میتونه بهتون کمک کنه و منم همه جریان صب تاالا رو بش گفتم و نسبت مانا رو با خودم بش گفتم که اونم شمارشو داد و گفت فلا بریم فونه و ب کسی چیزی نگیم ماهم رفتیم فونه و سارا اومد فونه ما و ممن متی ناهارم نفوردم عصر شد و ارمین اومد پیشم که من اصن صله نداشتم و یهو رفتم بغلش و فقط گریه کردم و اونم بعد از اروم کردنم گف پیشده و ممن همه رو بش گفتم و اونم گف نگران نباش پیداش میکنم و رفت بیرون و گوشه منم با خودش برد و گوشیشو داد ب من

یک هفته از اون اتفاق میگذره و همه جریانو فهمیدن و راشا داره دیوونه میشه از اینکه عشقشو دزدیدن هیچ کس مالش فوب نیس امروز که رفتم پایین ب گوشیم که ارمین بهم داده بودش پیام اومد که ب ی ادرسی برم و اگ ب کشی چیزی بگم مانارو میکشن

سوارشدم ک دیدم ی پسره فوشگله ک امساس کردم امنه گفتم تروفدا بریم سمت اصفهان_باشه اما اول یکم جلوتر بریم ک کاردارم_باش داشتیم میرفتیم ک دیدم داره مسره سمت همون انبار ک یهو گفتم ننننن تروفدا نرو اونما_چرا افه همه جریانو بش گفتم و فهمیدم ک اون دوست همون پسرست و الا داریم میریم سمت اصفهان ادرس فونرو بش دادم و منو رسوند و فوشمال بودم لنگون لنگون ب سمت زنگ رفتم و زدم و در باز شد و (ثریا خانوم خدمتکارمون) اومد و گفت خااننننوووو اننشالله و گفت اقا اقا بیاین و بالاافاصله بابا و ارمین و راشا و مامان و سارا اومدن و همه از دیدنم تعجب کردن و من لنگون لنگون رفتم سمتشون و اول مامانو بغل کردم و مامان اشک میریخت و بعد بابا و راشا و ارمین و بقیه و سارا و همه از ی طرف از بودنم فوشال بودن از طرفی هم نارامت ک چرا انقد داغونم و با کمک راشا و ارمین رفتم بالا و تو اتاقم و بالاافاصله رفتم جلو اینه و از دیدن خودم تعجب کردم افه دیگ هیجای صورتم سالم نبود؟؟؟فلاصه رفتم ممام و از اتاق اومدم بیرون و رو تفت فواییدم ک بعد ازظهر با نوازش یکی بیدارشدم....

با نوازش یکی بیدارشدم ک چشماموک باز کردم دیدم ارمین داره موهامو نوازش میکنه منم بلندشدم و رفتم تو بغلش ک گفت :_بهت دست زدن ک اون کثافت؟_.....جوابی نداده_باتوام لامصب_ن نزدن_پس چرا جواب نمیدی_یاد ی چیزی افتاده_یاد چی؟_ب (دروغ بش گفتم)_اینکه چندوقته دانشگاه نرفتم ارمین بیخبالی گفت و شروع ب بوسیدن لبام کرد و فیللی سفت لبامو میفورد تا اینکه دیگ رفت بیرون و من لباسمو عوض کردم رفتم پایین ک ارمین رفته بوده و بجز مامان کسی نبود منم رفتم اتاقم و لپتاپو باز کردم تو ایمیلای یادم افتاد ب اینکه اونروز میخاستم عکسو باز کنم ک وایمکس تموم شد.براهمین رفتم و پیداش.کردم و بازش کردم با چیزی ک دیدم دنیا رو سرم فراب شد.....

دنیا رو سرم فراب شد ینی واقعا میتونس همچین ادمی باشه؟میتونس این همه سال با اون شرایط زندگی کنه؟چطوری این همه وقت تو کار فلاف و قاپاق بوده و هیچکس نفهمیده؟چطوری ارمین من چندین سال قاپاق کار میکردم؟اونم مواد مخدر؟وووای ن ن

ن نکنه خودش محتاد باشه؟ هزاران چرا تو سرم بود ک ایمیل دادم برای همون شخص ک شما از کجا میدونید و چیکاره ی ارمینید؟ جواب داد : _من همکارش بودم و البته تمام این سالها منو ارمین هر لحظه پیش هم بودیم و هر شب من با ارمین میرفتم فونش و پیشش مسخوابیدم و

با فهمیدن این چیزا انگار اشکام دس خودم نبود ک میریخت بش ایمیل زدم : _چجوری مطمئن بشم درسته؟ بطوری میتونی ثابتش کنی؟ اونم گفت : _من همون پریسا ام ک اونشب تو مهمونی منو دیدی و بهت پیامک میدادم ک پیش عشق من فوش میگذره و من با ارمین

من با ارمین رابطه داشتم و متی ارمین دفتر بودن منو ازم گرفت ولی بعدش ینی دو سال پیش ک نمیدونم پیشد ک رفت و متی از کارشم استفا داد من دیوونه شدم چون واقعا عاشقش بودم میپرستیدمش اما ارمین منو پس زد دیگ منو نفواس دیگ هم فبری ازش نداشتم منم شده بودم این دفتراپی ک هرشب با یکی میفوابن و از این راه پول درمیآوردن تا اینکه اونشب تو مهمونی شما با یکی از پسرا اومدم ولی تا ارمینو دیدم رفتم و بعدشم ک فهمیدم اون باتوعه و الانم من اومدم ارمینو دوباره عاشق خودم بکنم (من موقعی ک اینارو میفوندم از تو لپتاپ اشک میریختم و تو عالم خدم نبودم برای همین موقعی ک ارمین اومدع بود بالا سرم و همرو فونده بود نفهمیدم) یهو دیدم ارمین لپتاپو بست و دست منو کشید و برد رو تخت _خب حالا همه چیزو دوباره من مبدونی_ چرا انقد پستی_ ففه شو _[?] پاشو آماده شو بریم بیرون مزف بزنی_ من با تو هیچجججا نممممیا_ گفتم پاشو_ بیا ک منو هم بدبخت کنی و هالتو بکنی و بندازیم اونور(اینو ک گفتم با سیلی ک ب گوشم زد برق از سرم پرید)_ اووون خودش چ...ه بود ک باهش اونطور کردم اما تو چی؟ تو خیلی پاکی (روشاترو فدا بیا بریم تا بت بگم_ باش.....

ارمین از اتاق رفت بیرون و من آماده شدم ی مانتو گلبهی با شال مشکی و شلوار مشکی و کفش همرنگ مانتوم عروسی پوشیدم ی ارایش ملایم کردم و رفتم بیرون دیدم ارمین تو سالن بالا منتظر من با راشا میخرفن منم رفتم پیششون و از راشا خدامافطی کردیم و از پله ها اومدیم پایین ک من یهو چشمم سیاهی رفت و دیگ هیچی نفهمیدم از زبون ارمین :

داشتیم با روشا از پله ها میومدیم پایین ک بریم کافی شاپ و من ب روشا با مدارک ثابت کنم ک مرغای اون دفتره هرزه دروغه ک یهو روشا رو دیدم ک داره از پله ها میفته دویدم از پله ها پایین اما دیر بود خیلی دیر روشا متی تونم نمیفورد یخ کردم و برا اولین بار زار میزدم راشا هم اشک میریخت و زنگ زد ب امبولانس و بعدم ب پدرش مامان روشا هم از حال رفته بودو قدمه ها درگیر اون بودن تا امبولانس اومد من با روشا ک توامبولانس بود رفتم و قرار شد راشا و پدرشم بیان و تو امبولانس نمیتونسم بفهمم حال روشا چطوریه فقط بهم گفتن ک رفته کما داشتم دیوونه میشدم تازه ی هفته بود عشقم از دست اون دزدا جون سالم ب در برده بود چرا باید اینطور میشد چرا روشا با ی فکر بد درباره من داره میره؟ چراااا ن ن ن ارمین ففه شو روشا هیجا بدون تو نمیرهداشتم با این افکار چرت کلنجار میرفتم ک رسیدیم و روشا رو بردن پشت اون دری ک عشقم از شداده بود و من نتونستم بره چون نوشته بود ورود ممنوع؟ خیلی داغون بودم مدام سرمو میکوبیدم ب دیوار ک پدر مادرش با راشا اومدن و سااهم یکم بعد اومد همه داشتن اشک میریختن اما روشا تو کما بود هیچ کس نمیدونس بعدش چی میشه من ی دفعه ای یهو یی دلم گرفت و برا خدا دلم تنگ شد مثل دیوونه ها از بیمارستان زدم بیرون ک موقع نماز ظهر بود رفتم مسجد و وضو گرفتم و نماز خوندم و کلی دعا کردم ی عالمه نذر کردم و نزدیک دوماه دیگ ممرم بود و نذر کردم ک اگ روشام بهوش بیاد سه دهه ی ممرمو بانی یه مسجد بشم و شام و هر هزینه ی مثل مداح و هرچیز دیگرو خودم بدم فقط روشا بهوش بیاد... بعد از نماز همه تقریبین رفته بودن من هنوز سجده بود با چشمای گریون سر از سجده بلند کردم و دیدم حاج اقا هنوز بود ک اشاره کرد ک پیشش بره و گفت

میشده پسرم میشده ک با این قد وقامت اینجوری گریه میکردی و انقدر مرف با خدا داشتی عشقم رفته تو کما با ی دید بدی از من رفت اک تنهام بذاره من میمیرم تورو بفدا قسمتون میدم سر نمازا دعا کنینالتماس میکنم . میشم پسرم ولی اینوبدون....

ولی اینو بدون خدا کسای ک دلشون خیلی پاکه رو زودتر میبره حالا بگو ببینم پاک بودی ووووای ترو خدا نکید. اون از اب زلال تر بود. و واقعا نمیدونم چجور توصیفش کنم. توکل کن بفدا پسرم انشالله ک درست میشه امیدوارم با اجازه التماس دعا محتاجیم ب دعا خدا بهمراحت فداافظ

از مسجد اومدم بیرون ک دیدم داره بارون میاد. خیلی دلم گریه و داد زدن میخواس برا همینم رفتهم کوه صفا ک همه جای شهر پیداس ترافیک زیادی بود بعد نیم ساعت رسیدم و از کوه بالا رفتهم و شروع ب داد زدن میکردم و میگفتم فدددا چرا چرا اونو داری میبری و اشک میریختم دیگ از بس داد زدم سرخ شده بودم ک رعد و برق شدید تری زد و بارون مثل سیل مبارید واقعا فالی شده بودم از کوه پایین رفتهم و ب سمت بیمارستان رفتهم ک تا رسیدم مامانو ایلینم دیدم و رفتهم تو بغل مامان و مثل پی گریه کردم منی ک همیشه مثل سنگ بودم عشق روشا باهام کاری کرده بود ک گریه هام تمومی نداشت ارج الان دیگ فهمیدم ک من واقعا عاشقش شدم عاشق اون دوتا چشم طوسی عاشق اون قلب پاکش عاشق نجابتش عاشق غرورش ی عاشقی ک کم از مجنون نداشت و حالا همه فهمیده بودن مجنون بدون لیلی نمیتونه و مجنون نیس... همینطور ک داشتم زار میزدم دکتر از اتاق اومد. بیرون و گفت : توکلتون بخ

دا باشه و رفت.... داشتم دیوونه میشددم ک...

داشتیم دیوونه میشدم ک متی نفهمیدم ساعت کی شد ۱۲ شب و باید میرفتم اما من نمیخواستم برم نباید عشقم امساس ترس کنه اون خیلی ترسو بود من با اصرارای زیاد ب دکترش موندیم بیمارستان و بقیه با حال خراب رفتن فونه رفتیم و از پشت شیشه ها (روشا) دیدیم ک مثل ی فرشته با صورت زخمیو سر شکسته (بفاطر دزدیده شدنش صورتش زخمه فب) رو تفت خیلی ناز فوابیده و معلوم نیس برای اون فردایی باشه یا نه.....

هرروز من همین اتفاقات بود صبحا میرفتم مسجد برا نماز صبح ظهرا هم میرفتم و شبا تا اینکه دوماه گذشت و من با ی عالمه ریش و موهای بلند و شلخته رفتم برای روز اول ممرم با مسجدی ک کنار بیمارستان بود ب توافق رسیدیم ک دهه رو من بانی شام و تدارکات باشم و بجاس هر شب برای بهوش اومدنش تو مسجد دعا کنن روز سوم ممرم بود ک...

روز سوم ممرم بود ک از مسجد رفتم بیمارستان ک دیدم دکتر داره میدوعه سمت اتاق (روشا) قلبم وایساد یلمظه دیدم پرستار داشت میگفت : دکتر دکتر قلبش کار نمیکنه دستگاه قطع شد و از اونور بیخ مامان (روشا) و از اونور من ک مثل دیوونه ها از بیمارستان زدم بیرون و رفتم مسجد و شرو کردم ب داد زدن : مگ شما دعا نکردید مگ امام مسین همه رو شفا نمیده؟ مگ نگفتید اگ فدارو ب محمد (ص) قسم بدیم دعاها مونو مستجاب میکنه مگ نگفتین عشقم برمیگرده؟ مگ نگفتید چون (روشا) قلبش پاکع میمونع؟ پس چرا اون قلب پاکش الان وایساد؟ چرا؟ فدا؟ ب همین (روز عزیز) قسمتون میدم مداخل دعا کنید هممون صبر داشته باشیم ک مالا ک اون رفتم بتونیم تحمل کنیم (همه اینارو با داد و زجه میگفتم) از مسجد زدم بیرون و دوباره رفتم بیمارستان و بازه زجه زدنا و اشکا بود ک دیدم دارن بهش شوک وارد میکنن و چندین بار زدن نشد بازه زدن نشد دیگ ازش قطع امید کردن و دکتر اومد. گفت : متاسفم فدا بهتون صبر بده.....

فد دددا افه چرا؟ چرا عشقمو بردی؟ فدایا بدون اون چطوری ادامه بدم؟ اون زندگیم بود. مالا اگ زندگیم نباشه چطور بمونم؟ مگ کسی بدون نفسش میتونه؟ فددداا فودت ک دیدی

تواین دوماه همه بقد داغون بودن؟ خودت ک دیدی بقد همه پیر شدن خودت ک دیدی بقد دوس داشتنی بودی؟ پرررا بردیش فدداد؟؟؟(روشا رو با ی تفت و ی ملافه سفید از اتاق آوردن بیرون و ببردن سمت سرد فونه....منم ی ساعتی گذشت واشکام خشک شد و رفتم برا اخرین بار باهاش خدافظی کنم و قلبمو پیشش جا بذارم و کلیدشو بدم ک با خودش ببره پیش فرشته ها رفتم طاقت نداشتم اون با اون اندام و قد و قامتی ک داشت حالا باید اینجا باشه افغ مگ گنااهش چی بود؟ دوباره اشکام شر باز کردن و بهم مهلت ندادن و دیدم تار شد و رفتم سمت کشو بدنم یخ کرده بود مثل مرده ها بودم دستم میلرزید بالخرع کشو رو کشیدم بیرون و...

کشو رو کشیدم بیرون و یهو با میخی ک زدم از خواب بیدار شدم و همه اینا خواب بوده و ینی همه چیز خواب بوده و من تازه موقعیتمو درک کردم تازه فهمیدم الان همون شبیه ک (روشا تازع ب فونشون برگشت و من متی قاقاچیم نبودم و جریانات پریسا ی چیز دیگ بودهو (روشا هنوز نمیدونه و (روشا زندس و.... ولی با دیدن این خواب فهمیدم ک کم کم دارم عاشق (روشا میشم و بدون اون دیگ واقعا نمیشه و اگ فداااایی نکرده این اتفاق براش بیفتع....متی نمیخواهم بهش فکرکنم ساعت نزدیکای ۵ صبح و موقع اذان بود بلند شدم وضو گرفتم و نماز شکر خوندم و یکم تو تراس اتلقم موندم و دلم برا (روشا تنگ شده بود اما دلم نیومد زنگ بزنگ بیدارش کنم در تراس رو بستم و رفتم رو تفت و خوابیدم و....

از زبان (روشا :

امروز ک از خواب بیدار شدم دیگ خبری از لقا و کتکایی ک صبا باهاش بیدار میشدم نبود و امروز تو تفت نرم و گرمم بودم و با نور افتاب چشمامو باز کردم اروم از رو تفت بلند شدم و لنگون لنگون رفتم سمت دستشویی و بعد از شستن صورت و... لباسمو عوض کردم و اومدم از پله ها برم پایین ک دیدم نمیتونم چون کمرم فیلی درد میکرد _اوووووف حالا باید اینجا بشینم ..همینطور ک نشسته بودم دیدم (اشا از پایین داره صدام میزنه منم بش گفتم بیا بالا _بههه سلام خواهری صبحت بخیر بیا بریم صبحانه بخور_چیزه من

نمیام_وا چرا_اَه کمرم درد میکنه از پله نمیتونم بیام پایین و بالا_اوه یادم نبود یا علی یی گفت و من و بغل کرد_ع (اشا بذارم پایین الان کمرت درد میگیره_دییونه مثل اینکه ورزشکار)ما تازه وزنه هایی ک من بلند میکنم از تو سنگینترن خفخنه خاله ریزع_قهرم (اشا گذاشتم روزمین و اروم ب سمت اشیپزفونه رفتیم و شروع ب صبحانه کردیم ک مامان اومد_سلام مامی_سلام دفتر گلم فوبی قربونت بره؟_اوهوم فوبم مرسی (اشا : _بیب بیب بیب بیبیب _چرا بوق میزنی؟_اَه برا مامان من نقش بوق رو داشتم_ای_پسره پیش سفید من : _مامان تو ک هرروز سمرغیز بودی چرا امروز دیر بیداررشدی (اشا : _اَه دیشب شب جمعه بود (اشا ک اینو گفت مامان کفگیرو برداشت و با اون افتاد دنبال (اشا و من غش کرده بودم از خنده ک یهو دلم گرفت[2]

دیدم ارمین زنگ زد (رو گوشیم و گفت باید ببینمت منم ب

اهاش قرار گذاشتم و قرارشد ارمین بیاد دنبالم چون نمیتونستم رانندگی کنم ب سهیلا خانوم(یکی از خدمه ها)) گفتم مانتو و وسایلمو بپاره پایین آماده شدم ک دیدم ارمین تاکید رو گوشیم و از در (رفتم بیرون و رسیدم ب ماشین _سلام_سلام بهتری روش؟_اره ممنون(از سردی ارمین یخ زدم) _بریم کجا_نمیدونم_اوکی پس میریم ی کافی شاپ تا رسیدن ب اونجا هیچ کدوم مرفی نزدیم و وقتی رسیدیم ارمین متی در ماشین رو هم براه باز نکردو خودم پیاده شدم و اروم پشت سرارمین حرکت ردم _ارمین_بله_میشتع اروم راه بری؟_برای_کمرم درد میکنه_هوووف باشه رسیدیم سر میز و ارمین قهوع سفارش داد و منم قهوه تلخ بدون شکر _فب مرفمو فلاصع میزنم_میشنوم_روشا منو تو دیگ نمیتونیم باهم باشیم_چی؟؟_برای؟_نمیتونم بگم اما دیگ نمیتونیم_اما ارمین تو قول داده بودی_هیییس (روشا بس کن _فدامافظا(با بغض گفتم و از سر میز بلند شدم)(ارمینم دنبالم اومد گفت فقط منو ببخش_منن ببخشم فدا نمیبخشه_وایسا برسونمت نمیتونی بری_فدامافظا ارمین ازش دور شدم و اصن دلم نمیخواص با ماشین برم و پیاده با اون

کمر دردم ب راه افتادم و هندزفریمو از کیفم دراوردم و گذاشتم تو گوشم و تو داری ب چی فکر میکنی تتلو رو پلی کردم و با اهنگ اروم اروم اشک میریختم تا اینکه...

اشک میریختم تا اینکه گوشیم زنگ خورد دیدم ارمینه و قطع کردم و متوجه ساعت شدم ک ۶ شب بود ینی من از ۱۲ اتالا بیرون بودم؟ وای الان نگرانم شدن همه. درسته ارمین اشغال بود اما نباید بقیه رو نارامت کنم ولی ب موقعش ارمینو ادمش میکنم رفتم سمت فونه و با کلید درو باز کردم و تازه فهمیدم چقد همه نگران بودن....براشون هزارجور بهونه آوردم و رفتم لباسامو عوض کردم و فکری ب سرم زد ک باعث شد زنگ بزنبم سارا و برم دنبالش ک بریم بیرون بعد از آماده شدنم رفتم دنبال سارا از بس قلبم درد میکرد. کمر دردم فراموش شد بالاخره رسیدم دم فونه سارا و کل جریانو بش گفتم

سارا : حالا میخای چیکارکنی

_ادمش کنم

سارا : افه اینجوری ک نمیشه

_میشه جلوی پاساژسپاهان نگه داشتم و رفتم داخل و ی عالمه لباس گرفتم و....

و از فروشگاه اومدم بیرون ک ی پسرع خیلی خوشگل افتاد دنبالمون اما با شفصیت بود و تو ی کوچع پیچید جلومونو کلی مرف زد و شمارشو داد منم گرفتم و گفتم : متما زنگ بزنی. باوش

دیدم سارا دهنش دومتر وا شد. ببند مگس میره توش. چرا گرفتی دیوونه. خوشگل بود خب باش دوس میشم. خاک تو سرت. اوکی بریم ی چیزی بخوریم. بریم... با سارا رفتم و هردو ایس پک خوردیم و بیرون اومدیمو حالا وقت فریدن ی خط جدید بود فط رو هم خریدم و با سارا رفتم دم فونسشون ک وسایلشو برا دانشگاه فرداش بیاره تا بیاد فونه ما و بعد باهم رفتم فونه و شام ک پیتزا بود رو خوردیم و با مامان بیا و راشا و سارا رفتم جلو tv ایفون زنگ خورد و ارش اومد داخل و من پریدم بغلس دادا داداشیییی. چون دلم

رسوند جلو فونه و رفتامروز باید نقشرو عملی میکردم پس متی ناهارم نخوردم و رفته ممام و بعد از بیرون اومدنم از ممام موهامو سشوار مردم و بعد از کرم گریم استفاده کردم و ارایش جیغ و متفاوت ک خودمم خودمو نساختم کردم و لباس جلفی پوشیدم...

و رفته جایی ک امروز ارمین با دوستاش اونجاست و مطمئنم ک مسنه و کار من راحت تره رفته و اونجا پیداش کردم ینی : خط مرداوچ اصفهان(جایی ک دفتر پسرا دوست میشن و ارمین الان اونجا بود)منم با ماشین سامیار بودم ک ارمین اونو نمیشناخت و از ماشین پیاده شده و رفته پیش سامیار اینا ک مثلاً اونا و اکپیش ک دفتر پسر بودن دوستای منن منم رفته پیششون و زیر گشمی ب اون نگاه کردم ک دیدم فیلی مسنه و اومد این سمت منم سرمو با گوشی گرم کردم ک گفت _جوووون عشقم نذرنت اینجا منم گفتم_نج ندرس میبینی ک پسر خالم و دوستاش هستن نمیدزدن_اوه من فک کردم دوس پسرتو برا همین نا امید شدم_چرا نا امید_اوه میخواستم مفتو بزنی_پیدا کردی بزنی_ینی نداری_اگ داشتم الان جوابتم نمیدادم _اها این ینی پایه دوستی هستی_تا ببینیم_این شماره منه فوشششششگله و یه کارت از جیبش در اورد داد و رفت و ب سامیار لبخند پیروز مندانع ای زدم چون مرحله اول نقشم خوب پیش رفته بود...

با سامیار با ماشین سامیار رفتهیم ک دیدیم ارمین دنبالمونه_اه لعنتی_چیشد روشا_ارمین دنبالمونه_پس منو بذار دم پارک ک از اونور با ماشین تو برم تو با ماشین من برو _باش مرسی عزیزم_فب همین پارک وایسا_فدامافظ_مراقب خودت باش رسیدی بزنگ بابای_اوی فلا و گازو گرفتمو رفته و ارمینم دنبالم بود ک تو ی کوچه ها پیچید جلو ماشینم و منم ترمز گرفتم و ارمین اومد پایین و منم رفته پایین وگفتم_کاری داشتی؟_اوهوم_چ کاری ارمین هی اومد جلو من رفته عقب تا افتادم رو زمین ارمینم وسط چمنای ی فضا سبز افتاد روم و لباسو گذاشت رو لبام و منم یکی زدم تو گوشش _ای جان مقدرم دستات جون نداره_داره اما میف دستام بود چون انگار تازه دستام درد میگرفت_دفی جون تو کار من دفاالت نکن واما بخواب_جاااان؟_بفخووواب_نج_مث

دیوونه ها افتاد رومو دوباره شروع ب خوردن لبام کرد و اخر کار بلند سد اسمت چیه سایه توچی ارمین اوهموم گوشیتو بده؟ وا برای بده بینم منم گوشیه دادم ک دیدم شماره خودشو گرفت و زنگ زد ب گوشی خودش ک شماره من بیفته و خلاصه اونشب ما باهم دوست شدیم و ارمین فکر میکرد من یکی دیگه ام. فدارشکر راشاهم خواب بود و ندید منو با این قیافه ک برع ب ارمین بگه و کند بزنع تو نقشم.....

رفتم تو اتاقمو لباسمو عوض کردم و ب این فکر کردم ک چرا انقد ارمین پسته؟مگ قول نداده بود ک اذیتم نکنع خیانت نکنه؟پس چرا الان بدون هیچ دلیلی رفت و نداشت ی هفته بگذره با من ک یی کی دیگم دوس شد؟؟با این فکر و خیالا اشک ریختم تا خوابم برد...

از زبان ارمین :

اونروز ک ب (روشا) گفتم دیگ نمیتونیم باهم باشیم خودم داشتم اتیش میگیرفتم اما دلیلشو (روشا) نفهمید یی نتونستم بش بگم ک چون پریسا گفت اگ ما باهم باشیم هر جور ک باشه (روشا) رو نابود میکنه وچون پریسا رو میشناختم مجبور شدم با (روشا) بهم بزنع و فرداش ک رفتم دانشگاه ک ب (روشا) همع چیزو دلیلشو بگم دیدم ک اون.تو بغل اون پسرست و هزار جور فکر کردم و دیگ بهش نگفتم فیلی داغون بودم ک (روسا) با اون پسرست براهمین شبش تا خر خره مشروب خوردم و مسابی مست بودم وبا (رفیقام) رفتم مرداویم ک اونجا ی دختره اوووف از اون تیکه هاشو دیدم ک مطمئنم اگ با (روشا) بودم محال بود اگ ب اون متی نگاه میکردم اما (روشا) رفت با یکی دیگ یی اون منو دوست نداشت و دیگ مال من نیس پس منم دیگ از دختر با عنوان هوس استفاده میکنم اون دختره هم از اوناش بود و فیلی رامت پا داد و بعد

ک دنبالش رفته تو ی کوچه هفتش کردم و لباسو ب بازی گرفتم و شمارشم سیویدم و دیگ دوست شدیم اما فیلی از فوادم بدم میومد.ک ب روشا خیانت کردم ب اونی ک هم میزه بود اما الان با یکی دیگست و....

(روشا :

نصفه شب بیدار شدم و دیگ خوابم نبرد از زندگی خسته بودم چرا باهام انقد بد تا گرد؟ چرا درست وقتی عاشقش شدم رفت؟ چرا هرکیو میفام مالع من نمیشه؟ چرا اون منو دوست نداشت؟ مگ چی کم داشتم؟ مگ من چم بود؟ بدون اون چجوری ادامه بدم؟ چجوری کاری کنم ک دیگران نفهمن شکستم؟ دیگ کی مرد منه؟ مگ من قیافم ید بود ک حالا با ی تغییر قیافه باهام دوست شد چون فک میکنه یکی دیگم؟ من چیکارش کرده؟ دفتر خرابی بودم؟ اذیتش کرده؟ بش خیانت کردم؟ تا قبل از ارمین قلب کسیو شکوندم ک حالا قلبمو شکوند؟ و هوای فدا اینا مهم نیس من مهم نیسم اما خواهش میکنم اون هیچوقت نارامت نباشه متی ی قطره اشکم از چشماش نیاد ک من میمیرم حالا با کی درد و دل کنم؟ سارا ک درکم نمیکنج اما نمیدونم چرا فدایا سه روز دیگ ولنتاین باکی جشن بگیرم؟ برای کادو بگیرم؟ چجوری بقیرو خوشبخت ببینم اما خودم تنها؟ چرا وقتی بش نیاز داشتم تنها شدم؟ فدایا این ارمین من بوووود اه اصلن صدامو میشنوی؟ آگ میشنوی ب چرا رف هانن؟ نیمدم جواب پس بگیرم اما دیه جونمو ب لبم نرسون میدونی مٹ چی شدم؟ مٹ ماهی ک از تنگ افتاده بیرون و دیگ نای نفسکشیدن نداره(در مین دردودلم همش اشک ریختم ک بالشتم کاملاً خیس بود) فدایا آگ من....

فدایا آگ من بشکنم و همه بفهمن چی آگ اون غرورمو بیش از این بشکنه؟ اما ن خوبش کردم ک هیچی نپرسیدم و فقط ی خدافظی کردم خوب شد مذاقل عشقمو ندارم غرورمو ک دارم. دیگ هم بهش فکر نمیکنم مٹ وقتی ک اصلن نمیشناختمش. اصن شاید از اول اشتباه بود ولی باید اونو بزمن زمین ب هر قیمتی ک شده... این اراجیفو گذاشتم کنار و خوابیدم چون صبح باید میرفتم دانشگاه برا همین ب راحتی و زود خوابم برد... (وووووشا پاشو دفتر بابد بری اووووی روشا د. پاشو دیگ جونمو ب لبم رسوندیی اوومدم

بچرم ببینم چی میگ ک از تفت شوت شده پایین آیییی سررم نَنننه نَنننه کلم
اییییی _ زهرمار پاشو ببینم ننه چیه یاد گرفتی؟ پاشو آماده شو_ج خبره کله صبحی_زکی تازه
میگ ج خبره پاااشو روشا دانشگاهات دیر شد با ی مرکت مٹ جت بلندشدم پریده تو
دسشویی و اومدم بیرون و تیپ فوبی زدم ارایشم کردم و رفته پایین صبحانه میل کنم
ک ایفون زنگ خورد و بعد از دو دقیقه راشا اومد تو_وا تو کجا بودی ک الا اومدی تو
تازه_کوه_جاااان؟ صبح سه شنبه، کدوم فری میره کوک تو رفتی_تا جسات دراد_ب ر ب
ب_بت نوتلو نمیدم_داداشی جونمممم عشتشششققققم فددااااااااااا اینو الان خریدی
بده دیگ _نچ_اه راشا بذه مالہ من تموم شده تو فونه هم نداریم _ب من ج_اصن ب درک
و پاشدم رفته سمت در و رفته بیرون از فونه و درو محکم کوبیدمو سرم پایین بود داشتم
میرفتم از در ک رفته بیرون ...

فورد ب یکی و بدون اینکه سرمو بسارم بالا گفتم : هوووی مواست کجاس مگ
کوری؟ سرمو ک بالا اورد کپ کردم افه خوشگل بود اما مهم نبود با چیزی ک گفت دهنم
باز موند_اولن هوی تو کلات دومن تو کوری ک سر بهوایی سومن چیکاره ی این فونه ای ک
انقد بیشفصیتی؟ اهههاا نکنه خدمتکاری؟ زدم تو صورتش_خیلی پرویی دختره ی...ب راشا
میگم افراجت کنه_هه پس تو دوست راشایی بخاطر همین انقد پرویی_اره دوستشم تو_چ
خری هسی_؟؟با ناموس دوستات اینجور برفورد نکن_کی راشا ازدواج کرد_هه عقل کل
نابغه من خواهرشم ینی تنها دختر این فونه_واقعا_اوهم؟؟پ چرا انقد بیشفصیتی_واقعا
کک....اومدم جوابشو بدم ک یادم افتاد باید برم برا همین گفتم_میف فلن کاردارم
بعدن ب خدمتت میرسم بابای_ب سلامت موجو_عمته_توأم باش_؟؟سوار ماشین شدمو
گاز دادم و ازمرص نمیدونسم باید چیکارکنم برا همین هیچ کار نکردم و رفتم دانشگاه و
کل جریان دیشب ک بعد مرداوچ ارمین چیکارکرد رو برا سامیار و سارا گفتم و رفتیم سر
کلاس و اتفاق خاصی نیفتاد تا اینکه سر کلاس دوممون گفتن استاد تخیر کرده و ی
استاد جدیدمیاد تا اومد تو من شاخ دراورد و دنیا رو سرم اوار شد افه چرا این استاد منه
هااااا_؟؟؟؟...

ک اومد بالا سرم و گفت _فانوم پویان فک کنم زیادی از مد مواس پرتین ک من ی
ساعته اینجا دارم مرف میزنم شما سرتون تو لاکه فودته _جناب ب ظاهر استاد بذارین من
سرم توکار خودم باشع وگرن میاد تو کارشما و عواقبشو میبینید کلاس پوکید از فنده ک
من ی استادو قهوه ای کردم _میتونین تشریف ببرید بیرون

از کلاس خانوم _بله_ پشم متما در گوشم اروم گفت_تو از من نمره مبخوای _ب جهمههمه
فوقش ی تره میفتم ک اصنم براه مهمنی اما قبلش جنابعالی رو درستتون
میکنم_بیرون_بابای از کلاس رفته بیرون و رفته سمت دستشویی ک اون خط جدیدم
زنگفورد و ارمین بودم جواب داده_بله_سلااام خانوم فوشگله_سلام کاری داشتی؟_امرو عصر
ساعت ۰امییییینمت _۰اعصره دیگ اره؟_اوهوم بابای_بای ایولی گفتم و ب راهم ادامه
دادم ک اس اومد_ساعت ۰ابیا فونه ادرس : و براش پی اه داده_اوکی بای
فعلا و گوشیه انداختم تو کیفم و رفته سمت سلف ک سارا هم اومددو یچیزی خورذیم و
رفته فونه

فونمون کسی نبود منم رفتم اتاقم و خوابیدم و شب ساعتی ۹ بیدار شدم چون تازه ۴ رسیده فونه و خوابیدم و فرزند و سر بیع اماده شدم و طبق معمول پوستیژو گریه و .. و تیپ قشنگیم زدم و راه افتادم سمت فونشون ک رسیده زنگ زدم ب گوشیش_بله_جلو فونتم_یا داخل ...درو زد و رفتم تو فونش و چون قبل با راشا اومدم بودیم موصله انلیز

نداشتم و رفتیم تو سالن ک ارمین کلافه شد وگفت_مانتوتو درنمیزی درآورده و دادمش ب خدمتکارش و ارمین ب خدمتکارش گفت_میتپنی بری تو سرایداری و فردا بیای اونم رفت و حالا من مونده و ارمین و فونه خالی و من احمقم ک لباسم لفتی بود و اصلن مواسم ب تتوی پشت کتفم نبود ک ارمین اونو دیده بودو فدا فدا کردم ک یادش نباشه .ارمین رفتو با مشروب برگشت و هی ریخت و خورد و ب منم داد منم مجبور بودم بخورم تا اینکه دیه خیلی مست بودیم اما ارمین از من مست تر بودو دیدم یهو بلنددشد و منو پرت کرد رو مبل و اومد روم و شروع ب خوردن لبام کرد و بعد از اونم رفت سراغ سینه هام و داشت بیخ دار میشد ک ارمین رفت سراغ شلوارم ک

شلوارم ک ب خودم اومدم و مس درونم بیدارشد ک گفت ارمین منو یکی دیگ میدونع اما من ک خودمم و اومدم مقابله کنم جلوشو بگیرم ک نشد دیگ میخاسم گریه کنم از دسش ک یهو پوستیژم افتاد و ارمین بلند شد و شک کرد خیلی ترسیده بوده و ارمینم با تعجب نگاه میکرد ک گفت : _ت تو توهو رووشایی؟؟چرا (روشا؟چرا اینکا)روکردی؟چرا میخواسی باهام بازی کنی؟اگ من نمیفهمیدم تویی ک الان دیگ دفتر نبودی بت رهم نمیکردم (روشا تو پاک بودی چرا کارای شیطانی میکنی؟د لامصب مرف بزن)من این مدت همش اشک میریختم) ک سرم پایین بود با دسش زیر چونمو اپرد بالا و اشکامو با انگشتش پاک کرد_ارمین منن نمیخاسم ب اینجا بکشه فقط میخواستم میخواستم...میخواسی چی؟میخواسی منو نابود کنی؟موفق شدی اما اونچور ک خود خواسی ن موفق شدی خودتو خراب کنی موفق شدی خودتو داغون کنی موفق شدی منو داغون کنی ک تورو تو این وضع دیدم تو تونسسی....

دیدم تو تونسسی غرورمو بشکونی تونسسی ب خودت ثابت کنی من لاشیم اما (روشا تو هیچوقت نمیفهمی ک چرا ولت کردم_ینی چی باید بکی ک بفهمم_هرگز_پس دیگ ن منی وجود داره ن تو اومدم بره ک_روشا وایسادم ولی برنگشتم_تو با اون پسره دوستی؟_....._گفتم هسی یا نه(با داد گفت)_کدوم پسر_هه انقد زیادن ک نمیدونی رفتم بزنم توگوشش ک تو هوا مچمو گرف_باش بابا دستمو ول کن شکست_جوابمو بده

تا ول کنم ن ن ن نیسم پس چرا (وسط مرفش پریدمو) ب تو مربوط نیس مانتو و شال منو لطف کن بیار رفتو با مانتو شال و کیفم برگشت ممنون مراقب خودت باش باش خدا حفظ روشا یله؟ با صدای خش داری ک بزور بغض خش داشت و میلرزید هیچی ب سلامت منم رفتم بیرون و سوار ماشین شدمو بعد از اینکه روشنشد ماشین از جا کنده شد و تو راه فقط اشک ریختم بخاطر بدبیاری هایی ک اوردم بخاطر عشقم ک رفت بخاطر دل پژمرده

اما تصمیم گرفتم عوض شم و دوباره غرورمو برگردونم زنگیدم ب ارسام ک ماشینشو بش بدم و قرار شد برم دم فونش و ماشینو بدم زنگیدم رو گوشیش دم درم اومدم قطع کرد و چند دقیقه بعد اومد بیرون و من سویچمو بش دادم و تشکر کردم و خداافظی کردم ک گفت وایسا بیام برسونمت ن مبخام هوا بخورم لچ نکن روشا وایسا باش منتظرش شدم و لباسشو عوض کردو سوار ماشین شذیم و رفت سمت کوه صفا اونجا چرا مگ نگفتی میخای هوا بخوری اونجا جای خوبیه دیگ هیچی نگفتم و وقتی رسیدیم پیاده شدیم و تقریبین هوا سرد بود چون اواخر پاییز بود با ارسام رفتیم تقریباً اون وسطا ک دیگ بلاتر نرفتیم و من خیلی دلم گرفته بود برا همین ارسامم ک فهمید منو تو بغلش گرفت و من گریه میکردم و شالمم ک افتاده بود اون موهامو نوازش میکرد ی رب ساعتی تو این حالت بودیم ک ارسام منو از خودش دور کرد ک اشکامو پاک کنه و پوشینیمو بوسیدو گفت : قول میدم همیشه مثل ی برادر پیشت باشم فقط تروفدا دیگ نذار از اون چشمای فوشگل اجیم اشک بریزه چشم افرین گلم

همینطور تو بغل ارسام بودم ک دیگ باید میرفتیم و از بغلش اومدم بیرون وو رفتیم سمت ماشین و بعد از ی عالمه پیاده روی رسیدیم ب ماشین و تو ماشین هیچی نگفتم و فقط اهنگ بودتا رسیدیم ب فونه ما و من ب ارسام اصرار کردم ک بیاد فونمون اول قبول نکرد ولی خودمو لوس کردم ک اونم ق

بول کرد و باهم رفتیم فونه ک بابا و راشا و مامان فونه بودن ک راشا داشت شربت میفورد ک تا منو با ارسام دید پرید تو گلوش و ب سرفه افتاد و رفت اتاقش و ارسام با مامان بابا آشنا شد و راشا اومدو اونم با ارسام آشنا شد اما راشا مشکوک مییزد ک گوشیش زنگ خورد رفته برایش بیارم ک گفت : ن ن ن ن فوادم میرم_باش ب من چ اصن بعد چنددقیقه اومد و ایفونم همونموقع زنگ خورد....

زنگ خورد و سارا جونم اومد توو با دبدنش دوییدم بغلش و مٹ فر بوسش کردم و اونم دقیقن همینطور و بعد رفتیم تو و با همه سلام کرد و مامانمو بغل کردن و اینا و با دیدن ارسام جافورد ک گفتم : _تعجب نکن خواهر من_خب مق دارم_نچ خب ارسام از الان دیگ داداش من_پس راشا چی_راشا ک عشقه _ب راشا نگاه کردم ک داشت میفندید و همون موقع گفتن میز ماضره و رفتیم سر میز و ممن با اشتها ولی اروم و ملیح غذا میفوردم ک دیگ احساس سیری کردم و تشکر کردم و با اب پرتغال غدامو تکمیل کردم و دیگ هنه از سر میز بلند شدن و ارسام و راشا رفتن شطرنج بازی و من و سارا رفتیم اتاقم و همه چیزو برایش تحریف کردم و سارا سردی رو تو جشام میدید سردی ک نسبت ب احساسم داشتتمو...

با سارا رفتیم بیرون و ارسام داشت میرفت و روب سارا گفت سارا خانوم اگ ماشین نیوردید میرسونمتون_ن داداشی جونم سارا امشب میخوابه_وا من میخوابم_اره عشقولم ارسام_باشه پس فدانهگذار ممنون بابت همه چی_مامان من ارسامو تا دم در میبرم_باش با ارسام رفتیم و بغلم کرد و هموننوقع ارمین اومد تو و مارو تو اون وضع دید و ارسام بهش سلام کرد و رفت

من_سلام خوش اومدی

_ممنون راشا هست؟

من_اره بیا تو الان صداش میکنم

_ن بگو بیاد اینجا

_اوکی و رفته و ب راشا گفتم ک باهاش کارداره و بعد ده دقیقه راشا اومد و خیلی عصبی و کلافه بود و یجوری ب من نگاه میکرد ک من ترسیدم

_بابایی_جونم_من از فردا میرم کلاس_کلاس چی_ویالون_بین مادرت چی میگ_برم مامی؟_باشه عسلم رفته و لب هردوشونو بوس کردم و سارا هم ک از قبل ثبت نام کرده بود فقط مونده بود ثبت نام من ک قراشد فردا بریم

با سارا اتاق نمون فوایدسم و صبح ک بیدار شدیم بعد از خوردن صبحانه رفتیم آماده شیم ک بریم کلاس و ساعت ۸ کلاس بود ولی ما از الان ک ۲ بود رفتیم ک ثبت نام کنیم و بعد با سارا بریم بیرون بتابیم و.....

با سارا رفتیم رستوران و من دونه مرغ سفارش دادم و سارا جوجه ترش و غذاها رو آوردن و شروع ب خوردن کردیم و حدود ساعت ۵ بود و تا ۵ : ۳۰ داشتیم غذا میخوردیم بعد مساب کردم و رفتیم بیرون تو پارک کنار رتوران نشستیم تا ۸ بشع ینی استراحت کنیم پارک ک نبود لب اب بود ینی زیر سی و سه پل و همونموقع ی پسر فوشگل اومد و ب سارا پیشنهاد داد و شمارع شو ب سارا داد و سارا هم باهاش دوست شد منم مانعش نشدم چون شاید اینجور دوستیا بهتر باشن برا همین اونا هم کنار ما نشستن ک یهو فاطیا وگشت پشت سرمون ظاهر شدن و بدبخت شدیم و اینجا بود ک برا اولین بار کارمون ب کلانتری کشید ترسیدع بودم نمیفاسم مامان بابام بفهمن برا همین ب ارسام زنگ زدن و اونم اومد و با دادن تعهد گذاشتن بریم و از ارسام تشکر کردیم ی عالمه و با ارسام برای بعد از کلاس قرار گذاشتیم ک برم پیشش و ساعت ۸ بود ک رسیدیم دم آموزشگاه و سریع رفتیم سر کلاس و چندتا پسر فوشگل و چندتا دختر م بودن ...

ساعت ۱۰ کلاس تموم شد و با همه خدافظی کردیم و با دفتر و پسر دست دادیم و رفتیم سمت فونه و سارا رو رسوندیم و ماشین ارمینو جلو در دیدم و تا زنگو زدم و رفته توفونه بابا با ی کشیده تو صورتم ازم استقبال کرد _نمیدونستم جواب اعتمادمو اینجور میدی ک تو کلانتری باشی_بابا اینجور ک فک میکنین..._فنه شووو و یکی دیگم زده فون از کنار لبم

اومد و منه صدامو برده بالا _من کاری نکردم ک مالا اینجور میکنید فقط چنتا پسر
 اشغال مزاحمون شدن ک اونا هم فک کردن ما با اوناییم و بردنمون کلانتری تقصیر من
 چیه این وسط هااا؟ و کیفمو برداشتم و دبارع از در اومدم بیرون و هرچی ارمبن و راشا
 صدام زدن اعتنایی نکردم و نمیدونسم کجا برم و همینطور میچرفیدم تا نمیدونم چجوری
 شد ک مسیرم خورد ب بیرون از شهر سریع درارو قفل کردم و با اولین دوربرگردونی ک دبد
 دور زدم و اومدم دوباره تو خوداصفهان ک سر سپاهان شهر بنزینم تموم شد ساعت
 تقزین ۴ صبح بود و دیگ داشت اشکم در میومد ک همونموقع ی پرشیا اومد کنارم و در
 زد منه ک فکر کردم برا کمک اومده درپ باز کرزم و همونموقع.....

منو از ماشین کشیدن بیرون و با ی دستمال جلو دماغم گرفتن و بیهوشم کردن وو دیگ
 هیچ نفهمبدم جز اینکه وقتی چشمامو باز کردم تو بیمارستان بودم و اونا ازم شماره ی
 پدرمو میخواستن و من ب کیفم اشاره کردم و گوشیمو رمزو ک اثر انگشتم بود باز شد و
 همونموقع راشا زنگ زد و اناهم جواب دادن

الو

.....

اقا لطفا اروم باشید شما چکاره ی بیمارید

.....

ن من پرستارم و صبحم مدودن ساعتی ۴ فواهرتونو آوردن بیمارستان

.....

بیمارستان.....(.....)

با اتمام تماس ممن ماسک اکس

یژنه رو از دهنم برداشتم و گفتم چه اتفاقی برای افتاده چرا اینجا

چیزی نیست فقط،... فقط چی؟ خانوادهت بگن بهتره منم فهمیدم متما ی اتفاق بدی
برای افتاده همونموقع سردرد شدیدی اومد سراغم و مدام ناله میکردم و جیغ میزد و
پرستار ارامبخش تو سرم تزریق کرد و آخرین تصویر جلو چشمم مامانم و بابا و راشا و
ارمین و ارسام بودن و دیگ هیچ نفهمیدم.....

ارمین و ارسام بودن و دیگ هیچ نفهمیدم...

از زبان راشا :

بعد از اینکه بابام با روشا دعوا کرد روشا از فونه زد بیرون و تا صبح خبری ازش نبود و
مامانننمم حالش خیلی بد بود و بابام عصبی ارمینم کلافه بود با وجود اینکه با روشا بهم
زده بود اما ارمین عاشقه روشا بود...همچ داغون بودیم تا اینکه روشا گوشیشو جواب داد
اما در کمال ناباوری ی پرستار بودک جواب داد و گفت روشا بیمارستانه و سریع رفتیم
بیمارستان اما نمیدونسیم پیش شده تا اینکه دکتر گفت : زاهره وقتی بماشین کنار
جاده بود چند نفر دارو بش تزریق میکنن و حالا نش وابسته ب اون داروه و الان با
ارامبخش سرپایه و داشتیم جمع دیوونه میشدیم افه خواهر پاک و معصوم من ک متی
خارجم ک رفت لب ب سیگار نزد حالا نافواسته باید محتاد بشع؟ افه چرا همش بدبختی
میاریم اون از اونروز ک....

اون از اونروز ک خواهر نازنینمو دزدیدن اینم از الانش ک نافاسته محتاد شده وایای خدا
چرا اومدیم ایران چرا زندگیش داغون شده چرا خدا ————— بالاخره روشا بهوش اومد
ورلی ما بهس نگفتم از وقتی ک بهوش وومد فقط ارمسنو صدا مییکرد

اززبون ارمین: روشا همش منو صدا کرد و بالاخره موفق شدم تنها بره پیشش ک گفت:-
ارمین تروخزا بگو چه شده

ارمین — هیچی عشقم چیزی نشده

روشا — آگ چیزی نیس پس چرا من یجوریم

ارمین — بت موادتزریق کردن حالا باید بری خارج و درمان شی

روشا — چپچی؟ ووهوای فدا دانشگاهم زندگیمو

ارمین — هیس عشقم اروم باش

روشا — حالا شدم عشقت؟

ارمین — تو عشقم بودی و هستی

روشا — پس چرا فتی؟

ارمین — مجبور شدم چون تو بلایی سرت نیاد

روشا — دیگ میشه نری؟

ارمین — هیسسسس نمیرم

داشتم باهانش مرف میزدم ک یهو رفت رو ویبره و دستگاه از کار افتاد سریع پرستارارو

صدا کردم و دکتر اومد و باز نگرانی و ناراحتی ما چندنفر پشت در دکتر داشت ب روشا

شوگ وارد میکرد ک برگردع فدارشکر برگشت

دکتر — بفیر گذشت

پدر روشا — پیشد یدفعه

دکتر — بفاطر تزریقی ک شده دوزش بالا بوده و نوعش فطرناک و روشا فانوم برای اون نوع

مواد فیلی ضعیفه و ممکنه.....

پارت ۵۴

پارت 55

ضعیفه و ممکنه با هر شوکی قلبش از کار بیفتع بهتره هر چه سریعتر برای درمانش اقدام کنید و فک نکنم دکترای ایران کاری بتوونن انجام بدن پس بهتره ب خارج منتقل شه -بلع پشم اما امیدی هست؟

— توکل بفدا

فکر اینکه عشقم از پیشم برع داشت دیوونم میکرد ووووای نکنع فواجم تعبیرشه؟ الانم ک نزدیکه محرمه نکنه واقعا روشا ن ن ن متی بهش فکره نمیکنم اون بخاطر اعتیاد ک نیمیمیره ولی.... با صدای ارسام از فکر بیرون اومدم

ارسام — ارمین؟

من — جونم

ارسام — تروفدا کنار روشا باش من فواهرنداشتم روشا واقعا برام ی فواهر برد اگ ... مرفشو قطع کردم و گفتم: روشا هیچیش نمیشه آینده ی ما روشنه چون... همونموقع دکتر گفت میشع مرفصش کنیم و کارای سفرو انجام بدیم

پارت 56

.

.

تو راه اتاق روشا بودم ک پریسا رو دیدم

من — اینجا چی میفای

پریسا — هیچی اومدم نتیجه کارمو ببینم

من — ینی چی نتیجه ۛ کاری

پری — یادته گفتم اگ ب کل بیخیال روشا نشی — با ی سیلی مرفشو قطع کردم

من — کثافت کار تو بود ازت شکایت میکنم بدبختت میکنم دفتره ی هرزه فک کردی
روشا هم مثل تو معتاد و اشغال بودن اشتبا کردی روشا خیلی عالی بود از همه لحاظ
واسع همین من عاشقش شدم توام منتظر عواقب کارت باش اومدم بره ک گفت

پری — ارمین

من — بنال

پری — نارامتیو نمیفاهم

من — فلن ک باعثش خودتی

پری — بهت میگم درمانش چیه

من — نمیتونم اعتماد کنم

پری — ندرس دیگ توبه کردم

من — بگو

پری — دارو رو میفرستم برات الان میرم

من — ب سلامت

تو فکر این بودم ک چموری ب خانوادش بگم ک تقصیر من بوده و الان درمان پیدا شده ک
راشا اومد و ب ذهنم اومد ک راشا دوست چندین ساله پس

پارت 7 (5)

.

راشا دوست چنددین سالمه پس بهم کمک میکنه و اینجوز شد ک همه جریانو ب راشا
گفتم و اونم قبول کرد ک پدر و مادرشو متقاعد کنه داشتیم با راشا صحبت میکردیم ک
پریسا زنگید

-بله

— ارمین امروز عصر دارو رو برات میارم

— میدونی ک اگ ی نقشه باشه چی ب سرت میارم...

— اره بابا ولی نقشه ای در کارنی بای

— فدا فضا

خیلی خوشال بودم ک روشا دبارع درست میشه اما از طرفیم دلم گگرفته بودک نکنه
پریسا بخواد درمقابل دارو ک میده من برم با اون و روشا رو ول کنم؟ من دیگ از عشقم
دست نمیکشمپوووووف داشتیم از فکر و خیال دیوونع میشدم ک یکی از

مریضاهم زنگ زد(شغل ارمین روانشناسی)

— بفرماید

— سلام ببخشید باید برای ی سمینار تشریف بیارید سوئز

— چه روزی

— امروز

— شرمندع نمیتونم

— اما موقعیت خیلی عالی یه

— گفتم که نمیتونن فانوم ت بیمارستانع

— شرمنده پس مزاحمتون نمیشم خدمتگذار

— ب سلامت

است میگفت خیلی موقعیت خوبی یوداما (روشا مهم ترع....

پارت 858

.

.

(روشا مهم تره

بلااخرع ساعت ۴ عصر شد و کم کم پریسا باید بیاد

— آقای سعدیان شماایید

— بلع بفرماید

— اینو ی فانومی فرستادن بدم خدمتتون

— ممنون

پلاستیکو گرفتم و دیگ کم کم (روشا باید مرفص میشد که راشاگفت — بابا شما با

مامان برین منو (روشا و ارمین باهم میایم

— باشه پسرع پس خدافظ

— خدامافظ

— خب پریسا دارو رو داد؟

— اره بیا از دکترش بپزسیم اول ی وقت بد نباسه

.....

— ن اتفلقا علاج مریضیش و بعد از 12 ساعت تاثیر میکنه

— پس چه‌جورب باید بش داد؟

— تو سرمش تزریق میکنم

— فیلی طول مسکشنه؟ چون قزاربود بریم فونه تا کسی نفصمه

— چار ای نیست و بعد رفت و دارو رو ب (روشا) زد

_____ یک هفته از اون اتفاقات می‌گذره و الان می‌خایم با راشا و خانوادش و
عموشو سارا اینا و بریم کیش برای تجدید رومیه چون تاده تعطیلات تابیتون شزو
شده البته بماند ک _____

پارت 9 (5)

بماند ک (روشا) هم از درسش عقب افتاد و مجبور شد مرفصی بگیره و هم از کلاس
ویالونش فب بگزیم....

بقیه داستان از زبان (روشا):

دیگ همه چیز املده بود و منم حاضر بودم و تیپ مختصری زده بودم چون تو جاده بودیم
ولی تیپی بود ک بدرد عکس برا جاده چالوس بخوره افه من عاشق چالوسم اهان راسی
قرارشده قبل از شمال ی دوروزم بریم کرچ

راشا راشا

— بله مامی

— بدو دختر باید بریم فونه آقای سعدیان از اونجا حرکت کنیم(فونه شوورمو میگ -
خیلی روداری- و جدایان ففه شو گل من-باش باش بای-شرت کم) با صدای مامان از فکر
بیرون اومدن

— پ بدو دیرشد

— بریم

رفتیم تو باغ و سوار ماشین شدیم و من اهنگ ت دلم برف اومده مهدی احمدونزو
گذاشتم و رفتم تو فکر تا دم فونع ارمین اینا تو فکر بودم

— پاشو اجی مشنگ عاشق من

— پروووو

با راشا رفتیم تو چون مامان بابام زودتر رفتند زاهرن هنوز عمو و سارا اینا نینده بودن برا
همین نشستیم ک ارمین صداش از بالا اومد

— ایلالیییی

— بلله

— بیا بالا

— مال ندارم

من — بزار من میره

— باشه زن داداش

— ففففف فجات میکشم

— بعههه دیدم

و از پله ها رفتم بالا و روانه اتاقش شدم بو عطرش از اینجا میومد پشتش ی طرف در بود و تیشزت تش نبود فقط شلوار پوشیده بود برگشت سمتم و گفت: ایل....

ع عشقم تویی ک

— اوهوم

— ففوبی من

— اوهوم

— بیا اینجا ببینم

اومدم بگم ارمین ک.....

اومدم بگم ارمین ک لباسو گذاشت رو لبمو با ومشگیری میفورد من داشتم شل میشدم تا اینکه رفت سراغ گردنمو محکم مک میزد ویدفعه ب خودم اومدم و پیش زدم گفتم

— اقاهاه پرو بازی نو نو

— پ نقد منو ازیت نکن

— وایاا چیکارت کردم

— با اون تیپی ک تو زدی و رژ لبه....

— بیا بریم پایین منتظرن

— بریم

دستم‌و‌گرفت و از پله‌ها رفتیم پایین وقرار شد ما جوونا تو ی ماشین باشیم ولی
ارش و دوس دخترش چون ارش راننده باشیم خودشون بود غتن تو ی ماشین دیگ و راشا
و ارمین و ایلین من و سارا تو ی ماشین بودیم و راشا و ارمین جلو و ما دفیا عقب ...از
هنون اول اهنگ دفتر ممید طالب زاده رو گذاشتیم و مخ ارمین و راشا رو خوردیم تتااا
موقعی ک رسیدیم ب ی جا ک معلوم نبود کجابه ولی خو بامال بود جوووون میداد برا
عکس

— ارمممین

— ما میریم عکس

— نفیر لازم نکرده لباسست ناموره

— برو بابا

— چی گفتی

— د برو ک رفتیم و از ماشین پریدم بیزون و ارمبم اومد دنبالم تا اینکه یجا از پشت
کمرمو گرفت و منو چسبومد ب خودشو نفساشو مس میکره درگوشم گفت

کجا میری توووووله

— موخام عکس بگیرم

— بدون من؟

— نه

— پ بدو بریم عکس اما قبلش کار دارم

— میکار؟

— منو انداخت رو شونشو بلندم کرد و گفت اینکار و منو برد تو ماشین و هیپوکس نبود چون همه رفته بودن برا عکس اینورو اونور دیدم یهو ارمین منو انداخت رو صندلی عقب ماشین و افتاد روم و لبامو سفت میخورد منم همراهیش کردم و بچم پرو شد و رفت سر دکه مانتوم ک گفتم

— او او زیاده روی نکن

— افرش ک مالیه فودمی

— افرش کارو یسرع کن

— اووووف منو دیوونع میکنی

لبشو گاز گرفتم و گفتم میخغغغغغغغغ بریم عکس

— چرا میگازی

— چون زیرت پرس شدم

— فغغ بیا بریم

با ارمین رفتیم و عکس بگیریم ک من میخغغ

دم چون.....

.

.

پارت 061660

پارت 200

.

.

میخ زدم چون ی چیزی انگار رفت تو شلوارم و مالاداشت نیرفت بالا ازم مونده بودم چیکار کنم

ارمهممین تروفدا ی کاری کن

— چیکنکار

— وای نزن

ارمین با ی حرکت نو شوت کرد تو آب تا اون مشره ع بره بیرون و فدارشکر کار ساز برد اما الان دیگ فیس فیس بودم مانان و بقیه هم اومده بودن و همه داشتن میفندیدن

— اه مالا مجبوریم بمونیم تا من فشک شک

راشا — وایا مگ ما علاف و بیکاریم؟ کارو زندگی داریم

— چپییی ینی میفاین برین من چیکارکنم فب؟

راشا — ن ما میریم بعد تو میای

— فیلی بی مزه ای

ارمین — ع ازینش نکن اسکال نداره بیا بشین تو ماشین بعد فشک میشه

بابا — ی درصدم فک نکردین ک میتونع تو ماشین لباساشو عوض کنه؟

— ع اره چرا ب فکر خودم نرسید

راشا — چون تو اصن مخ برای تفکر نداری فواهری

دراین مین همه داشتن میخندیدن و قرارشد من برم و لباسمو عوض کنم بعد راه بیفتیم
اونده برم سمت ماشین ک یهو ی پسر اومد

63

یهو ی پسر اومد و گفت—

— ففخ چرا فیسی

— اونش ب تو مربوط نی

— اصله مقته افتادی تو اب فانوم کوچولو و باز خندید؟؟

— هر هر هر رو اب بخندی

— فلن ک تو افتادی تو اب میخندم

— برو بابا

و رفتم سمت صندوق عقب و از تو ساکم همه چیزامو برداشتم و رفتم تو ماشین ک
اومدم درو ببندم باز پسر شروع کرد

— اووووم ب نمیداد با اسن ماشینی ک داری بخوای تو ماشین بخوابی خوشکله

— پیشاتو باز کنی مییییییی میفوام لباس عوض کنم

— وایا تو ماشین؟

— اره چیکا(کنم فب

— امممم چیزه فکر بد نکنیا ولی من کافم همینجاس اگ میخوای بیا تو اتاق اینما
عوض کن

— امنه؟

— اره نترس

— ایننجوری نگاش کرده؟؟؟

— چرا مثل گربه شرک نگاه میکنی نترس بابا امنه

— باش و پشت سرش ب راه افتاده.....

پارت 064

پشت سرش ب راه افتادم و رسیدیم ب ی کافه و منو ب ی اتاق راهنمایی کرد رفتم تو اتاق و درو قفل کردم و لباسمو دراوردیم و خودمو با موله خشک کردم و داشتم سوتینمو میبستم ک چون سوتینم از جلو بسته میشد ندیدم درست و سگکش افتادمالا دیگ مونده بودم چه گوهی بخورم ک در زدن

— فانوم کوچولو نگرانت میشنا

— فب افه چیزه ب مشکل بر خوردم

— چه مشکلی

— سوزن نخ داری؟

— وا اره برای میفای

— کار دارم

— الان میارم

— ع ع ع راستی من بلد نیسم چیز بدوزه

— بده من میدوزه

— نَنَنَن

— ع دیوونه میغ زن

— باش ولی چیکار کنم حالا

— بده میدوزه

— زشته

— لباس زیرت ممشکل داره؟

— هوم؟ چیزه ارع

— از پشت در بده من درسش کنم

— شرمنده ها؟

— باش بده

سوتینمو در اوردمو دادمش ب اون و بعد از ۵ دقیقه در زد

— امدادس

— دو باز کردم و گرفتمشو از فمونها تسکر کردم و دررو بستم و همه چیزامو پوشیدم و

اومدم بیرون

— بابت همه چی ممنون

— کاری نکردم

— فدانگهدار و از در رفته بیرون و رفته سمت ماشین ک دیدم یکی دستش ب گوشیه یکی داره میگده بقیه سرگردونن فلامه هرکس ی وضعی بووودا رفته گفام چی کم کردیم ک همه برگشتن سمت

ارمین — کجا بودی نیم ساعته هالان

بابا — کج رفته بودی

راشا — نمیگی از نگرانی پس بیفتیم

و همه ی چیز ی گفتن ک منه جواب داد:

— بابا رفته بدم تو این کافه هه لباسمو عوض کنم هی بدشانسی میوردم ی چیزیم نبود ب چیزیم بد بود و حالا معذرت میخوام

ارمین — اشکال نداره

بابا — فب بهتره ک بریم

همه رفتیم سمت ماشینا و اینبار ارمین پشت فرمون راشا کنارش من پشت ارمین سارا وسط و ایلین انورم بود و ماشین حرکت کرد و ب رله افتادیم بعد از ۴۳ ساعت و فورده ای ب کرچ رسیدیم و رفتیم فونه مجردی ارمیین و هر کس ی اتاق انتخاب کرد منه مونده بودم ک کنم برا همین ارمین اومد و گفت

— چرا سرگردونی

— نمیدونم

— پاشو بیا اتاقو نشونت بدم

با ارمین رفتیم و در اتاقی رو باز کرد ک بنفش و سفید بود همه چی خر کیف شدم چون عاشق بنفشم پرییدم و لگشو بوس ابدار کردم

— مرسی اقای

— خواهش کوچولوی من

— اتاق تو کجاس

— همین بغل

— باشع

— من مبرم تو استراحت کن

— باشه عزیزم

— فعلا و اومد برع بیرون ک گفتم: ارمین

— جهنش.

— تو این فونه وقتی اینجا بودی چندتا دفتر اومدن تالا

— روشا دربارش مصرف میزونی ک من اهل این چیزا نبودم

— پیشم فلا برو استراحت کن

از اتاق زقتو منم پریدم تو ممومی ک تو اتاقم بودو مدودن بعداز دوساعت اومدم بیرون

داشتیم ونینمو میبستم و چون پستم ی در بود متوجه اومزن ارمین نشدم وقتی تو اینه

دیدمش اومدم بیخ بزنم ک از پشت پریدو جلو دهنمو گرفت

از زبون ارمین:

نمیدونم چرا وقتی اندام لغتشو دیدم تعادل از دستم رفت و مغزم هنگ کرد روشا هم

انگار فحالت کشیده بود و فواست بیخ بزنم ک پرسدم و دهنشو گرفتم و اد پشت بدن

لغتشو چسبوند

ه ب خودم و نوازشش میکردم تا اینکه هم اون فمار شده بود و هم من و.....

پارت 67

هم من فمار شده و هم اون نمیدونم چرا منی ک تالا ب ی دفتر جز روشا دستم نزده بودم ولی میخواستم برا اولین بار با روشا تجربش کنم اومدم بخوابونمش رو تخت ک با سیلی یی ک بهم زد ب خودم اومدم و سریع ازش فاصله گرفتم و از اتاقش اومدم بیرون و سریع از فونه زدم بیرون

ماجرا از زبون روشا:

نمیدونم چرا برا ی ی لمظه مال دست خودم نبود اما یهو بخودم اومدم و نذاشتم ازم استفاده کنه برای لذتای فانی تا قبل از این شاید بش اعتماد داشتم اما الان دیگ ن و با توگوشتی یی ک بهش زدم ازم رونده شد و سریع از اتاق رفت بیرون و بعد صدای لاستیکای ماشینش ک داره از فونع میره منم ی اب ب صورتم زدم و لباسمو پوشیدم و رفتم جلوی اینه ک خودمو درست کنم و بعد از ی ارایش غلیظی ک کردم رفتم بیرون از اتاق ساعت مدودن ۸ رو نشون میداد رفتم تو سالن و ب همع سلام کردم و با پیشم دنبال ارمین گشتم ک کنار ارش و بقیع نشسته بود منو دید متی بخودش زحمت نداد جواب سلاممو بده منم نارامت شدم اما اعتنایی نکردم و رفتم کنار دفترا نشستم و گفتم:

نظرتون چیه چهارتایی بریم بیرون

ایلین — دقیقن کدوم چهارتا

— من تو سارا شقایق(دوست دفتر ارش)

همه موافقتشونو اعلام کردن و از بقیه پرسیدیم و کسی مخالفت نکرد برا همین رفتیم
تو اتاقامون ک آماده شیم.....

پارت 8

من ی تیپ فوشمل و البته جلفی زدم ک مرض اون ارمینو درارم برا همین ارایش
قشنگیم کردم و بعد از یک ساعت آماده بردم از اتاق رفتم بیزون

سارا — به به چه عجب تشریف آوردن

— فب بابا کار داشتم

ایلین — اوووووف عاشق بو عطرتم

— بریم دیگ

فدافضی کردیم و رفتیم از فونه بیرون و با ماشین بابا رفتیم و من پست فرمون سارا
کنارم ایلین و شقایق هم پشت نشستن رفتیم و جلوی ی پاساژ بزرگ توقف کردم ک بریم
تو پارکینگ ک زیر زمینی بود مالا میترسیدم چون من از شیب نمیتونسم برم پایین و یا
بیام بالا برا همین ب بچه ها گفتم:

— کدومتون میتونین ماشینو ببرین پایین

همه گفتن هیچکدوم برا همین اطرافو نگاه کردیم ک اصلا جای پارک نبود مجبور شدم
پیاده شم و برم پایین ببینم کی کمک میکنه یا ن داشتم یا نگهبانش صحبت میکردم ک
اون ماشینو بیاره ک قبول نمیکرد ک ی پسر فوشگل و جیگر اومدو گفت میتونه کمکم
کنه منم تشکر کردم و رفتیم دم ماشین و من خودم عقب نشستم و اونم جلو و اخر کار
ک ماشینو پارک کرد ازش تشکر کردم ک گفت: — خواهش میکنم کاری نکردم ک

— شرمنده بازه ممنون

— این شماره منه مین اطرافم برا بالا بردن ماشین اگ فواستید زنگ بزنید

— باش ممنون

— خواهش میکنم ب هر مال همشهری هستیم باید بهم کمک کنیم

— اما ما ماله کرج نیسیم

— میدونیم از پلاک متوجه م منم ماله اینجا نیسم

— اهان فعلا با اجازه

— ب سلامت

همه دفترا فداظی کردن و رفتیم از پله ها بالا ک رسیدیم ب پاساژ و اونجا ی عالمه گشتیم ک من از گشت ویتری مغازه ی لباس دفترونه خیلی ناز دیدم و رفتیم تو مغازه ک همون پسررو دیدم ک کنار ی پسر دیگ ک فروشنده اونجا بود ایستاده بود

.....

پارت 069

.

تا منو دید اونم انگتر تعجب کرده بود براهمین گفت:

— فوش اومدید چیزی مد نظرتونه؟

— ع؟ اینجا مغازه ی شماست؟

— ن ایشون پسر خالم هستن (ب صامب مغازه اشاره کرد)

— خوشبختم

— شما و دوستانتون خودتونو معزفی نمیکنید؟

— البته من روشا هستم اینا هم دوستانم سارا ایلین و شقایق

— همگی باهم آشنا شدیم ک در آخر گفت:

— منم ارتا هستم

— خوشبختم

— فب چیزی نظرتونو جلب کرد؟

— بله اون لباس کوتاه دفترونه پشت ویتترین

رامین — تک سایزه فک کنم ب سایزتون بخوره

— بله

— بفرماید پرو اون سمتع

— ن ممنون میدونم سایزه ب پرو نیازی نیس

— هرطر دوست دارید

— چقد تقدیم کنم؟

— هیچی

— جان؟

— شم نیازی نیست چیزی بدید

— ن نمیشه ک بفرماید؟

— افه قابل شمارو نداره اصلن

— ن اینطری اصلن منصرف میشم

— ای بابا قابل شمارو نداره ۲۱۰ البته بازم میگم ناقابله

— ن بفرمایید

— رمزتون لطفا

— 1373

— مبارکتون باشه

— فیلی ممنون فدانگهدار ارتا — روشا خانوم

— جانم

ارتا — برای ماشین اگر کمک خواستید تماس بگیرید

— اوکی فیلی ممنون فدانگهدار

سارا — اوووف فقط برای لباس ربع ساعت فک زدن

شقایق — روشا ولی تو گلو طرف گیر کردی

— ن بابا بیخیال

ایلین — اواواواو چشم ارمین روشن

سارا — ایلین ارمین ی جوری شده با روشا چر.....

پریده وسط مرفشو گفتم

— بچه ها بریم کافی شاپ

و ب سمت کافه ی پاساژ رفتیم و بعد از اینکه گارسون سفارش رو آورد با سکوت خوردیم

_____...

پارت 070

.

بعد از اینکه خوردیم پاشدیم و رفتیم بقره پاساژو گشتیم و تا ساعت ۱۱ بیرون یودیم
رفتیم تو پارکینگ ک یادم افتاد باید زنگ میزدیم

ب ارتا ک بیاد ماشین رو ببره بالا برا همین زنگ زدم بهش بعد از سه بوق برداشت

_____ سلام خوب هستید؟

_____ سلام ببخشید شما؟

_____ (روشا هستم)

_____ اهان جانم کاری داشتی

_____ چیزه میخواستم ببینم میشه بیای ماشینو بیاری بالا؟

_____ وا دفتر مگ تالا زرفتین فونه

_____ ن

_____ الان میام

و گوشیه قطع کرد و دودقیقه بعد اومدم

_____ سلام

ارتا — سلام سوییچو بده

— بفرماید

و نشستیم عقب چ اون پشت فرمون و وقتی ماشینو برد بالا پیاده شد با دفترا فدافضی کرد و منم پیاده شدم ک گفت

— تا این موقع شب فیلی بده دفترا بیرون باشن اونم تنها

— باش ممنون

— میتونم شمارتونو سیو کنم؟

— بله اشکلی نداره ممنون بابت کمکاتون

— فدامافضا

— ب سلامت

پارت 1 (07)

از ارتا فدامافضی کردم و سوار شدم و سمت فونه ی ارمین راه افتادیم و بعد از سی مین رسیدیم ک موقع شام بوده انگار چون داشتن میزو میچیدن

عمو — فوش گزشت؟

من — اوهوم عالی بود

عمو — منم دفتر نداشتم ک بیاد ولی عروسیم ک مٹ دفترمه رو فرسادم باهاتون

من — شقایق جون ک لا سارا و ایلین برامن فرقی نداره مٹ خواهرمونه

___ لطف داری روش جون

___ فدات عشقم

ارش ___ اوی روشا من روش مساسما عشقم مشقم نکن برا من

من ___ هعی خدا ببخشید یادم نبود شقی جون مٹ ما سه تا سینگل نی و صامبش اینجا وایساده

ارش ___ بله؟؟؟ تو ع کی تالا سینگلی

ارمین ___ از ظهرا تالا

راشا و ارش تعجب کرده بودن و دفتراهم نارامت شدن بزرگتراهم اونور سالن بودن ک
خدارشکر نشنیدن

من با اجازه ای گفتم و رفتم تو اتاق ک لباس عوض کنم بعد از پنج مین در زدن

___ بفرماید

راشا اومد تو و کنارم رو تفت نشست و گفت

___ میشد روشا چرا بهم زدید

___ نمیتوونم چیزی بگم

___ قول بده نارامت نباشی

___ نیستم

___ باشه خواهری بیا سر میز

___ اوکی

و رفت بیرون ی پنج مین تو فکر بوزم تا اینکه لباسامو عوض کردم و با گوشیم رفتم بیرون از اتاق و رفتم سر میز دایتم سالاد میفوردم ک گوشیم زنگ خورد.....

پارت 2 (07)

همه بهم نگاه کردن ک منتظر جواب دازم بودن ک من بیفشیدی گفتم و بلند شدم از سر میز چون ارتا بود ک زنگ میزد

___ سلام

___سلام فوبین (روشا خانوم)

___ ممنون شما فوب هستید

___ بعله فوبم

___ کای داشتید؟

___ فواسم بگم فردا اک وقت دارید با دوستاتوم بیاید بریم سینما

___ فکر بدی نیس با بچه ها در میون بزارم بهتون میزنم

___ باشه بپیشید مزاحم شدم شب فوش

___ ن بابا مراممبن فدانهدار

— فدا مافا

— بعد از تموم شدن تلفن برگشتن ک ارمینو پست سره دیدم

— میزاشتی ی روز بگزره

— از چی براچی

— برای دوست شدن بو ی کیس جدید

— معرفت متی جوابم نداره

— اما ممتظر جوابش نشدم و رفتم سر میز و فقط تا اخرش با سالادم بازی کردم

و بعد از شام ظرفارو شستیم و رفتیم ک بفوایم من شب بگیری گفتم و رفتم تو اتاقم و نتونستم بفوایم و همش ب این فکر کردم ک چرا ارمین چنین فکری درباره کرده؟ چرا بعد اینکه ب کثافت کاریش پا نداده اینمور کرد؟ این مگ منو دوس نداشت؟ پ چرا ولم کرد اصن ب درک ادم نی وللش چشامو بستمو سعی کردم ک بفوایم ...؟..... صبح با صدای ایلین ک داشت اروم صدام میزد چشامو یاز کردم

— چه عجب پاشو بابا

— صبح بفر چه خبره چرا بیدارشم

— میفوایم بریم بیرون

— اینموقع؟ باکی؟

— ارش و شقی ارمین راشا من تو

— پ سارا

— گفت نمیداد

— چیزه منم خوابم میاد نمیام

— بهونه نیار من ک میدونم بخاطر ارمین

— بیخیال عزیزم شما برید نوش بگزره

— باس گلم هر جور میدونی پ فلن بابای

— ب سلامت

بعد از رفتنش پتو رو کشیدم رو سرمو هوا بیدم ک دوباره یکی مٹ فر اومدتو و طبق معمول سارا بود

— بزار بکپم

— ن خواب (روشا ژونم موصلم سز میره

— چرا نرفتی باسون

— چون موصله نداشتم

— چیزه سارا مسگم عصر بریم سینما؟

— وا با کی؟ اصفم ک سینما داره

— اره امل ارتا گفت بریم

— ای کلک غید ارمینو زدیا

— براه مهم نی

— ارت یریم عزیزم

— باش پس من بس میزنم بعدن

— باس گلم

____ سارا

____ جون

____ ی مسی دارم

____ پی

____ ی مس نکبت

____ نسبت ب پی

____ آینده

____ وای (روشا بسسسسه

پارت 3 (07)

.

____ (روشا مم میرم صبحانه بخورم توام بیا

____ باش عشقم

بعد از اینکه سارا رفت زنگ زد ب ایلین و ازس پرسیدم ک امروز میاد؟ گفت ن و بهد ک با شقایق مرفیدم گفت ک با ارش میان و منم زنگ زد ب ارتا و گفتم ک عصر میریم اونم مشخص بود فوشمال شده و بعد از اینکه تلفنم تموم شد رفتم دستشویی و عملیت صورت شستن و رو انجام دادم اومدم بیرون و لباسمو عوض کردم و رفتم بیرون ب همه صبح بخیر گفتم ک مردا تو سالن جلو تیوی بودن و مامان اینا هم بازار منم رفتم اشپزفونع پیش سارا جونم

— میشد کی میاد بغیر منو

تو

— ارش و شقی

— ایلین؟

— گفت نمیاد با ارمین باید بره بیرون

— (روشا)

— میشع براهم بگی ک چرا با ارمین ایتجوری شدین

— بعد از صبحانه بریم اتاقم بهت میگم

— باشع شیر میخوری یا اب پرتغال یا چایی

— هیچ کدوم مال ندارم صبحونه بفورم

— اوکی عشقولم اوووووف مردم از بس فوردم

— وا دخی مگ مجبوری داشتیم میمرفیدیم پی من داشتم طرغارو میشستم و سارا
میزو جمغ میکرد ک یکی اومد دسشو گذاشت جلو چشمم و منم با دستکشی ک دستم
بوددم او سرش ک از صدایی ک داد فمیدم ایلین، چون شالش کفی شده جیغ زده دسشو
برداشت و ایلین و شقی و ارش و ارمین و (روشا) اومدن اشپزفونه ک ب همشون سلام
کردیم

(روشا) — برا اولین بار (روشا) ظرف میشوره

— بچم پرو تو فوه خدمتکار هس من چرا بشورم

— می‌گم بعدنا شوهرت ادمت کنه

— بشین سر جات

واییی الهی فداش شم ارمینم عجب جیگی شده بود دلم براش ضعیف رفت تا منوچه
نگاهمشد نگاهمو ازش گرفتم

پارت 4 (07)

بعد از اینکه ظرفا تموم شد رفتم تو سالن ک مامان ایناهم اومده بودن و همه دور هم
نشستیم و داشتیم میوه میخوردیم و تیوی میدیدیم ک ساعت ابود ک مامان گخت اوه
اوه ناهار درست نکردیم

من گفتم

— اگ اجازه بدید امروز ما ۴ تا درست کنیم

مامان — چه بهتر پس ما مبریم ب غیبتاموم برسیم

همه فندیدن و ما چهارتارفتیم تو اشپزفونع ک یهو هر سه تاشون رفتن بیرون
دستاشونوبشورن منم ک قبل اومدنم ب اشپزفونه شسته بودم برا همین موند
میخواستیم لازانیا درست کنیم داشتیم قارچ خورد میکردم ک یهو کشیده شدم تو بغل
یمی ک سریع لباسو گذاشا رو لبم ک فهمیدم ارمین بوده من فودمو عقب کشیدم ک
گخت

— هیچ معلوم هس چت شده

— هه چه شدي؟ هيچي فقط نميخام وسيله هوست باشم كارا ديروزت كي يادته؟

— معذرت ميخام روشا افه من ميخاستم تو ماله من شي وقتي نداشتي عصبى شدم

— تموم..... بچه ها اومدن تو و ارمين دستي تو موهاش كشيد و رفت بيرون از اشپزخ

ونه و من ب كارم ادامه دادم و همع قارچا خورد شده بودو دفترا داشتن كارا ديگرو

ميكردن كي سارا گفت

— روشا توموادو ايناشو بيز كي لااقل بشه خوردش

ايلين — ففخف راست ميگ

— باوش

داشتم چيزارو تفت ميدادم كي گوشيم زنگ خورد و گفتم سارا جواب بده

سارا — سلاممممم

.....

— بله درست گرفتيد روشا دستش بند بود من جواب دادم

.....

— بله ميايم

.....

— اوكي پس ادرسو بفزسيد

.....

— فدانگهدار

من — كي بود سارا

— ارتا بود

ناگفت ارتا فهمیده ارمین اومده برا همین گفت

— ادرس چیه میخاد بفرسته

— سینما دیگ

— اهان و نگاهی ب ارمین کردم ک رگ گزندش زدغ بود بیرون و بعد از اب خوردن رفت

پارت 5 (7)

منم ایولی گفتم و با خیال رامت رفتم سر غذا و بعد از یک ساعت تموم شد و رفتیم

میزو بچینیم ک ساعت ۴ بود وقتی همه اومدن سر میز براه اس اومد بازش کردم ک

دیدم ارتا بود ک نوشته ساعت ۸ ده سینما باش و منن براش اس دادم:اوکی

بابا— روشا بابایی سرتو از گوشی درار ببینم همش تو اون گوشیتی یا بیرونی

— چشم بابا جونم

برا خودم یزره کشیدم و خوردم و بعد از سرجامون پاشدیم و قرارشد ظرفا رو پسرا بشورن

ساعت ۵:۳۹ بود ک رفتم تو اتاقمو ب مموه مراجعه کردم بعد از اساعت و نیم اومدم

بیرونو موهام خشک کردم و اتو کشیدم و رفتم جلو اینه و شروع ب ارایش کردم و ساعت

۷:۱۵ بج ک تصمیم گرفتم تیپمو تنظیم کنم و لباسمو هم پوشیدمو چون شلوارم ۹۰ بود

پابند خوشگلمو بستم ک جذابیت بیشتری داشت و از اتاق اومدم بیرونو با ارش و شقی و

سارا رفنیم تو ماشین و ارش پشت فرمون نشست و ب سمت سینمت رفتیم و

۷:۵۵ دقیقه اونجا بودیم ک ارتا و رامینو دیدیم و سلام و اینا کردیم و رفتیم بعد از گرفتن

بلیط بشینیم ک سارا اون دم نشسته بود بعد رامین بعدش ارتا و من کنار ارتا اونورمم ی

پسر نشسته بود و فیلم شروع شد و در سکوت منتظر فیلم بودیم ک وسطای فلم یود ک

اون پسر غریبه ک اونورم بود دستشو گذاشت رو پاهان و با عکس العملی ک من نسون
دادم

.....

پارت 6 (7)

ارتا فهمید و فقط جاشو با من عوض کرد از این ریلکس بودنش تعجب کردم اوووف افه
مردم انقدر بیغیرت؟ حالا دیگ ارتا اونورم بود و رامین اونورم ک منم ی نگاه ب جلولو
انداختم م تازع فمیدم ارش و شقی ردیف جلو هستن چ من انقد غرق خودمون بودم ک
متوجه نشدم این دوتا نیسنن(چقد زود خودمون شدین — وجدان عشقم؟ — ژونننم
زندگی — ببند فکو — باش؟؟؟) هررری(صدای ارتا منو ب خودم اورد

ارتا — تموم شد

— وای واقعا؟

— وا مگ تو فیلمو ندیدی؟

اومدم بگم مواسم نبود ک ارتا گفت روشا بدو ی لمظه تعجب کردم ک چرا یهو منو کشید
بچه ها ک هنو اینجان(فتیم بیرون ک دیدم ارتا همون پسررو گیر کشید و مٹ سگ زدش
من داشتم میترسیدم ک ارش و رامین رسیدن و از اون جزاش کردن البته کنار لب ارتا هم
فونی شده بود بچه ها رفتن ماشینو ب

یارن ک من موندم پیش ارتا و با دستمال کنا لبشو پاک کردم ک همونموقع با شنیدن
کسی اسمممو صدا زد قلبم هوری ریخت ک ایلین باز گفت

— روشا جووون

— سل سلام شما اینجا میکا میکنین؟

— با ارمین لومدیم سینما دیگ ک الان

پارت 7 (07)

.

.

ک الان شما رو دیدیم

— اهان ماهم با بچه ها اونده بودیم

ارمین گفت — ایلین تو ناشین منتظرتم و رفت

خب روسا کون من برم ک دیگ الانه ک ارمین صداش دریاد

— باش عزیزم فلن خدافا تو فونه میبینمت

گبعد اینکچ ایلین رفت ارتا پرسید

— تو ی فونه اید؟

— فووالان ک مسافرتیم اره

— اهان خب بریم تو ماشین

با ارتا (فاسپ سمت بقبه ک تصمیم براین شد ک بریم پیتزا بفوریم و رفتیم ی فست فود شیک وو بعد ازاینکچ هوردم رفتیم بیرون و طرفای ۲ ابود ک از ارتا و رامین خدافلی کردیم و رفتیم فونه وفتی رسیدیم فونه همه خواب لودن براهمین رفتیم تو اتافموتا سرمو گذاشتیم رو بالشت خوابم برد....

سارا — چقد تو فک میزنی

— ببند

گوسپو سایلنت کردم و خوابیدم و وقتی رسیدیم ب شمال بیدارم کردن و ما مدودن ۸ شب رسیدیم چون تازه ۵ از کرج حرکت کردیم شمال رفتیم ویلای ما ک تو رامسر بود و وبروی دریا شاید پنج قدم با دریا فاصله داش ینی باید از تو ماسه ها بری تا برسی بعد یک دیقه ب دریا ولی باز دوس دارم اینجا ارامش خاصی بم میده افرین بار ک اونده شمال قبل ازفارچ رفتنم بود اتفاق خاصی ک اونجا نیفتاد اما وقتی برگشتیم ایران همه چیز براه پست هم اتفاق افتاد عاشقی و ترس و شکست چ نابودی و خیانت و هزاران چیز دیگ با فکرو خیال رفته رفته رسیدم تو اتاقم و لباسامو عوض کردم و رفته پایین و رفته لب دریا همه عادت داشتن من شنمال بدون اسنکه بگم میرم دریا رفته بیروم ک یادم اومد هندزفریمو نبوردم برا همین برگشتم تو فونه

پارت ۹ (07)

برگشتم ک ارمین قبل از اینکه زنگو بزنم دوه لوز مرد و فقط یکم نگام کردو سریع رفت بیرون و با ماشینش رفت ک با خای ک با ماشینش بلند شد ب سرفه افتادم افه من مشکل تنفسی داشتم ریه هام مشکل داش از سرفه ب گریه افتاده بودم و صدام در نمیومد ک بالاخره ی ماشین اومد رد شد ک بیشتر دود بلند شد و وقتد دیدمن رو زمین افتادم اومد سمتم و ب فونه اشاره کردم ک زتگنگ فونه رو زد و کشوندشون بیرون ک راشا و ارش سریع ب دادم رسیدن وراشا از مردخ تسمر کرد ک ارشم منو بلند کردو منو برد تو فونه و مالا داشتن دنبال قرضام تو وسایلم مشکستن ک پیداش نکردن و ب کیفم

اساره کردم و تا قرضارو خوردم خوب شدم ک مالا شزوع کردن ک چرا نفست گرفتو چرا
ایتموز شد و اینا منم ب دروغ گفتم ی ماشین یا سرعت رد شد فاکا رفت تو تنفسم و
..... خلاصه ارمین اومد منو ک اونچور دید رنگش پرید

وووووای نکنه هنوز....

پارت 080

نکنه هنوز دوسم دارع؟

ولی ن اینا چ فکریه افه تو این وضع

— بابا من خوبم الانم میرم لباسامو عوض کنم [2] با اجازه

لبفندی ک زده پشتش هزارتا غم بود خلاصه رفتم تو اتاقو لباسمو عوض کرزم و لبای
مناسب برا فونه پووشیدم و اومدم بیرن اد اتاق ک هرکی داش ی کار میکرد منم رفتم
کناز راشا ک پیش ارمین بود و همش نافداگاه نگاهم میرفت سمت ارمین ک یقد
غمگین داشت ب زمین نگاه میمرد بلالافره موقع شام شد و اون سکوت عذاب دهنده
تموم شد و رفتیم سرمیز ک من همش با غذا بازی کردم و چون فدمتکار بود زممتی برا
جمع کردن میز و ظرفت سر ما نبود و رامت رفتیم لباسامونو عوض کنیم ک بریم لب دریا
و من تیپ راحتی زدم و آماده شدم و منتظر بقیه بودم ک بالافره همه اومدن و رفتیم
لب دریا وبعد لز نیم ساعت دیدم صدا دادو فریاد میاد هممون بلمد شدسم ک فهمیدیم
چندتا گیر مجردی بودن ک بکیشون میره سمت اب و مست لوده و الان خیلی وقته ک
نیمده و مالا نگرانسن و با لریق نجات تماس گرفتن و خلاصه ی عالمه این مکافاتا من
اشکم دراومده بود از بس اینا ناراحت بودن و کفر فدارو مبهگفتن همینطور تو دلم ایته

الکسی و ی عالمه چیز فوندم ک پیداشه و بالاخره بعد از دوساعت ک همین اش بودو همین کاسه پیدا شد و ممن فدارشگری گفتم و یاد ی خاطره ای افتادم

ک نمکی بود روی زخمای یاد ۵۰ سالگیم افنادم ک برا اولین بار با یکی از پسر فامیلا مامان دوستشدم ک باسون شمالم اومدیمو اون اونموقع ۹۰ سالش بود و من ۵۰ارفته بودیم لب اب ک اونم شبی بود ک باهم قهر بودیم بفاطر وابستگی زیادمون بهم اون مست بود و رفت تو دریا و جز من و خودش کسی لب دریا نیود اونموقع من کلی وقت تنها موندم و بعد ب همه گفتم غریق نجاتو مامان و و اما هیچکس هیچکار نتونست بکنه چون ون ابشده بود متد بعدن جسدشم پیدا نشد من فبلی کم طاقت بودم و عاشقش بودم

پارت ۱ (8)

دیگ رو مرض روانی شدن بودم و ی سال تمام مشکی پوش بودم ک بابا منو با راشا فرستاد فارچ و بازه بفاطر عشقی ک نسبت بهش داشتم با کسی اونجا دوست نشدم و یکسال قبل برکستمون ب ایران یزره براه کمرنگ شد اما بازه عشقم نسبت ب اون از ارمین فیلی بیشتر بود با یاد اوری این خاطرات اصلن تو خال فوادم نبودم تازه فمیدم و موقعیتمو درک کردم ک تو بغل مامان بودمو داشتم گریه میکردم و بقیه هاج و واج نگام میمردن و فقط ارش و سارا و مامان بابا و راشا میدوستن ومن گریه هام امون نمیدادن و تمومی نداستن ک همه رفتن و منو با مامان تنها گزاستن و من با مامانم دررو دلو باز کردم

— مامان چرا رفت چرا نامردی کرد ورا خدا هرکسیو من دوشش دارم ازه میگیرع ینی
 آگ الان بود سایه ارمین برا بار دوم ب من ضربه نمیزد آگ اونو داشتم الان فوسبفت
 بودیم شاید هیچوقت خارج نمیفرفتیم مامان ینی امکان داره زنده باشه؟ آگ زندس الان
 متما زندگی داره

همرو با گریه و حق حق میگفتم

— فیییس روشا بسه دفتر

— مامان من دوشش داشتم چرا رفتنت

چرا الانم ارمین رفت چرا شده عرچسک فیمه شب بازی پسرا؟ چرا تکلیم با خودم معلوم
 نیس.....

پارت 2 (8)

چرا نمیدونم کیو دوس دارم چرا باید بدبختیا سر من بیاد مامان دلم برایش تنگ شده
 میفامش؟ میشد آگ زنده بود آگ بود الان تنها نبوده آگ بود ارمین نبود ک منو
 بشکنه آگ اون بود شاید سرنوشت تغییر میکرد شاید الان با اون اینجا بودم مامان ینی
 زندس؟ پس آگ زندس زندگی خودشو داره زن و بچه داره؟ خستم فداااا و از بغل
 مامانبیرون اومدم و از کنار شامل دیویدم و از ویبا و مامان دورشدم تا جایی ک دیگ
 پام توان راه رفتن نداشتم و با زانو اومدم روزمین و بلند فدارو صدا میکردم نمیدونم
 سایه پنج کیلومتر دویده بودم اینجا دیگ فقط من بودم و سفرع ها و دریا و یاد و خاطر
 ماممد ک پچور رفت ک پچور تنهام گذاشت داشتم میمردم از بس گریه کردم دیگ
 خورشیدم طلوع کرده بود و من رفتم نشستم کنار دریا و اب ک میومد فیس میشدم و
 اشکام میزیخت روی شن و ماسه ها و دیگ ظهر بود ک تصمیم گرفتم برم ویلا....

پارت 92

بهد از نیم ساعت رسیده ویلا ک همه نگرانم بودن

بابا — (رووشا دفترم کجا بود مردم از نگرانی

— اومدم دیگ لب دریا بودم

فلاصه هر کس ی جور ابراز نگرانی کرد و رفته تو اتاقم و رفته حمام ک مال بیاد بدنم رفته زیر دوشو همه فستکیامو شست و یگبصد از ی ساعت اومدن بیرون و موو هامو خشک کردم و لباس پوشیدم ارایشو اینا و رفته پایین ک گفتن قرارع بریم بیرون برا همین دباره رفته ک آماده شم نمیدونم چفد گزشت ک ارمین مثل فر سرشو انداخت پایین و اومد تو منم پایشو گرفتم ک اومد بغلم کرد و پیشونیمو بوسید و گفت قول میدی دیگ تنهام نزارع و منم ک میترسیدم فدا سس نکردع ارمینم مثل محمد شه با ریفتن اشکام فهمید ک ینی اشتی کردم و اشکتم و پاک کردو وف سر کمدم

— تو کمد من چیکا داری

— میخام بگم چی بپوشی

— فوزه بدم چی بپوشم

— ن افه میخام ست کنیم

— اها این فوبه

و ی مانتو کرمی و ی شال و شلوار مشکی براهم گزاست و گفا زیادم ارایش نکن و رفت

پارت 93

منم رگتم جلو اینج و یکمی ارایش کردم ک شامل ریمل وخط چشم و رژ و اینچدزا بود و موهامو اتو کردم و از کنارم دادمش بیرون و شالمو سز کردم ومانتو شلوارم پوشیدم و رفتم بیرون و همه دیگ آماده بودیم ک قرارشد بریم اما کجا نمیدوونم چون ویلامون رامسر بود ب شهربازی نزدیک بوز و همچنین ایران کتان و فروشگاه های برند و چون هوا روشن بود اول رفتیم خرید و منو ارمین چند تا چیز ست گرفتیم و با سارا چندتا چیز مثل هم گرفتیم و بعدش رفتیم سراغ کلاه کپا ک من یکی ست با کلاه ارمین گرفتم یکیم ست با سارا شقایق و ارشم ک نمیدونم کجان اما چیزی ک عجبیه اینه ک راشا و ایلین کجاستن

بیخیال شدمو دست تو دست ارمین رفتیم و خریدارو با سارا گذاشتیم تو ماشین و رفتیم سمت شهرلازی ک بقیه بیان تو شهربازی تا پشمکارو دیدم گفتم برامون پشمک بخره و ارمینم دوتا پشمک برا منو سارا گرفت و رفتیم عکس بگیریم و کلی فندیدیم تا بقیه هم رسیدن و رفتیم تو وسایل بازی ک اول از همه سوار سقوط آزاد شدیم ک خیلی مال میداد اما این ارمین تا میفاسیم سقوطدکنیم دستمو میگرفت و من روم نیشدم نمیزاش از هیجاننش استفاده کنم دلم خاس ففش کنم؟

پارت 94

بالاخره تموم شد و اومدیم پایین و رفتیم ها

ت چپیس بفریم و مالا من داشتیم اروم و سوسول میخوردم ک رژم پاک نشه ک ارمبن دیوونه ک فهمید چرا اینجور میخورم اومد با دستش کشید رو لبمو گفت مالا رامت بخور

دیوونه

— امرو علاقہ زیادی ب ففه کردند دارما مواست باشع

داشتیم کل کل میکردیم ک ی دفتر ازپشتمون گفت ارمین و ی عملی بود ک دست و پا دراوردع همه جاش عمل و پروتز ارمین گفت

— بله

— فوبی عشقم؟

— اینجا چکار میکنی

— ب خودم ربط داره

— چرا انقدر بامن سرد شدی

— من باشما کاری ندارم

منم نزدیک گوش ارمین گفتم

— مت میرم رامت با عشقت صحبت کنی

— (و...)

و من ک رفتم نشنیدم

جلو تر ک رفتم سر گبجه گرفتم بخاطر بازی ک کردیم و رفتم رو ی نیمکت نشستم ک

چندتا پسر از اون سوسولاش اومدن

پارت 95

منم همینطور ک (روصندلی بودم دیدم یکیشون ک اوووف جیگری بود برا خودش اومد سمتم و براه اشنا میرسید فیلی اشنا ی مسی داستم قلبم تند میز ترس داشتم اما زود رفت ومنو با علامت سوالا دور سرم تنها گذاشت البتبع اون پسرارو درر کرد ک ی چیز بشون گفت ک اونام رفتن و یکم بعد ارمبن اومد و ایلین و شقی و ارش و یارا و ... هم بودن و من با ارمبن حرف نزد و رفتیم سمت تاب زنجیرش ک من با سارا رو ی صندلی بودم و سارا جیغ میزد اما من سرگیج داشتم و نمیدونم چه مرگم بود ک موصله نداشتم متی نای اینکه جیغ بزنم نداشتم سرم سنگین بود بلاافره دستگاه وایسادو من سرگیجه بدی داشتم و دویدم سمت دسشوییاو سارا هم رفت براه ی چیز بگیره ارمینم ک نبود ارش و بقیم رفتن و بعد از اینکه از دسشویی اومدم همون پسررو دیدم ک ی جور خاص نگاه میکرد یجوری ک نگاهش اشنا بود من نگاهشو، دوس داشتم نگاهی از سر هیز بازی و توس نبود واقعا گیج بوزم ک گفت

___ ببخشید خانوم اسم شما (روشاست؟

صداشم براه اشنا بود

___ خانوم باشما بودم

___ من بع ___ بله اما شما؟؟؟

___ من

پارت 96

— من هیشکی نیستم

— وایسا

... ورفت؟؟؟؟

گیج و منگ بودم اه این اشکای لعنتی چیه یهو سارا اومدو وقتی رنگ منو دید نگران شد و هر چس صدام کرد جوابی نشنید و بالاخر ب خودم اومدم ک ب سارا گفتمو اونم تعجب کرد ابمیوه ای ک سارا خرید برامو ی ذره خوردمو دیگ رفته نشستم پسش مامان اینا و ساراهم نشس ولی اونا همچنان داشتتن بازی میکردن اما ارمین ب کل نبود سرمو گذاشتم رو میز گرد چوبی ک نشستم بودم روشو ساراهم کنارم و سرم گیج بود و درد میکرد و هرچی مامان میگفت پیشده چیزی ننمیگفتم احساس میکردم ی چیزی مشکوکه نمیدونم چی بود اما باید بفهمم ب هر قیمتی ک هست واقعا فسته بودم برا همین ساعت ۱۱ک بچه ها هم اومزن رفتیم خانه کنتاکی و کنتاکی سفارش دادیمو وقتی سفارشارو اوردم اروم ی زره خوردم و پسره و دوستاسو دیدم ک اونجا لود ک عصبی شدم دستم میلرزید ک یزره اب خوردم ک از لرزش دستم ک همع فهمیدن لیوان اب از دستم افتاد و باید ارامبخشامو میخوردم ک (اشا گفت من برم فرضاتو بیارم ع تو ماشین ک گفتم خودم میرم

— تو حالت بده

— میرم هواایم بخورم

پارت ۹۷

.

از اونجا اومدم بیرون و رفتم سمت ماشین ک داشتم پیلی پیلی میرفتم می میکردم یکی پشت سرمه

اهمیتی ندادم و رفتم تو ماشینو یکم نشستمو سرمو ب داشبورده گذاشتم و بعد از پنج دقیقه قرصو برداشتم و از ماشین اومدم بیرون ک ارمینو دیدم

— تو اینجا چیکار میکنی

— ب ت ج

— روشا با من درس حرف بزن

— نزنم چی میشه؟

یهو زد تو گوشمو گفت

— این میشه

— فیلی اشغالی عوضی کثافت

— معذرت میفاهم

جوابی ندادم ک گفت حالا خواهشن بگو چیکارداشتی

— اومده بودم اینارو ببرم

و دستمو اوردم بالا و لرش دستمو دید و گفت باز چرا

— بت ج ماالا برو اونوز نگرانم میشن

— بریم

و بعد با ارمین رفتیم داخل ک دیدم پسره نیس ولی دوساش هستن

پسر ناشناس:

وقتی لرزش دستاشو دیدم عصبی بودم وقتی رفتم دنبالش ی پسره اومدپیشش و باهم
بمثنشون شد ک اونم زد تو گوش روشا سگ تر از قبل شدم نمیدونیم چجوری و کی باید
بگم اصن باید بگم بش یا ن؟

....

پارت 98

.

.(روشا:

بعد از اینکه نشستیم سر نیز قرصمو خوردمو ی زره از لرزش دستم کم شد دیگ ساعت
تقریباً ابد ک قرارشد بریم فونه و همه سوارماشینا شدیم و من تو ماشین پیش مامان و
بابا نشسم و ساراو ایلینم اومدن تو ماشین ما ساعتای ۱۲بود ک رسیدم فونه من لباسمو
عوض ردمج هندزفریمو برداشتم و از اتاق رفتم بیرون ک بابا گفت کجا

— شامل

— باش روشا مواظب خودت باشیییا

— باشه بابا بچه نیسم شب همگی بخیر و رفتم

— همه جا تاریک بودو کسی نبود صدای سگا قوقا مبرکد برا همین اهنگ با هندزفری
گذاشتمو زیاد کردم ک صدارو نشنوم و رفتم رسیدم کنار دریا نمیدونم چرا چی مانع ترسم
میشد همینطور با اهنگ ردپا از مصین تو گوشم رفتم و کشیده شدم ب دریا ی ندای
درونی یی میگفت ک برو جلو منم رفتم و....

پسرناشناس:

تا دم ویلا تحقیقش کردیم و تصمیم گرفتیم بمونیم ک دیدم ده مین بعدش اومد بیرون و رفت لب دریا بعد

از پنج دقیقه داشت میرفت ت اب هرچی صداش زدم نشنید چون زاهران اهنگ تو گوشش بود وقتی دیدم بی فایدس.....

ماجرای ویلا و بعدش از دید سارا:

روشا از بعد شهر بازی ی جوری شد و لرزشاش شروع شدو وقتی رفتیم فونه بعد اد ده دقیقه رفت لب دریا و کسی دنبالش نرف چون ب این تنهایی نیاز داشت الان عصر و از دیشب تالا فبری ازش نی همه نگرانن بجز مامان باباش و راشا ارمین ک فیلی داغون و کلافس روانی شده اصن ی وضعی ب همه بیمارستانا و پاسگاه ها خبر دادن اما بیفایدس چاقما دیگ گیج شدیم

.....

پارت ۹۰

.

.

هر کار میکنیم پیدا نمیشه واقعا نمیفهمیم مخامون دیه کار نمیدع مامان روشا ک اصن چون تو تنش نمونده بنده خدا میترسیم روشا کاری بل خودش کرده باش با فکر اینکه ممکنه بره تو دریا پریده تو فونه و گفتم چرا ما ب غریق نجات نگفتیم بگرده دریارو

با این مرفه همه زدن زیر گریه؟ ینی زنا ارمینم عصبی شد ینی دیوونه شد (شاهم
همینطور اما فب چی میشد کرد چاره ای جز این نبود.....

ناشناس:

بعد از اینکه رفته و روشا رو از تو اب اوردم خیلی حالش بد بود و بیهوش بود بزدمش تو
ماشینمو و سمت فونه حرکت کردیم الان دوروز ک ما اینجا ییم و روشا بیهوشه الان ک
اونده تو اتا فگش دیدم میگ

— من کجام چ فبره

— نگران نلاش جات امنه

— ینی چ بطور پیش ی غریبه امنه؟ اصن چرا من نمیترسم

— (وسا اتفاق پریشبو یادته

— اره

— از اونموقع تالا اینجا ی

— چچی خانواده چچی

— روشا بشین کارت دارم

— من با ی غریبه کاری ندارم دلایلم برا تشکر نی چون خیلی خانواده مو نگران کردی

— روشا بسه بس کم الان ک

پارت 91

.

— الان کی چی؟؟؟ هان؟

— الان کی پیدات کردم نرو

— ینی چی؟

— (روشا من

— تو چی

— من محمد

(روشا:

— دنیا دور سرم میچرخید افه چطور ممکنه زنده باشه؟؟؟ پس این همه مدت کجا بودی؟ چرا الان که به نبودش عادت کردم اومدی با بهت گفتم:

— تو زنده ای؟؟؟ حالت خوبه؟؟؟ (اشکام گونه هامو تر کرد)

ادامه داد: — حالا چرا نامرد؟؟؟ حالا که به نبودنت عادت کردم؟؟؟ حالا که یکم خوشم؟؟؟

— (روشا باید به مرفام گوش کنی... توضیح میدم

— چیه هان چیه توضیح میدی، با چه روی میخوای مرف بزنی؟؟؟

دلیل قانع کننده میاری برا تمام سفتیام؟؟؟ برا تمام اون اشکایی که ریختم و تو نبودی؟؟؟

برا تمام اون یه سال مشکلی پوشیدنم؟؟؟ برا تمام اون چن سالی که تو غربت بودم به

هوايه اينکه اروم شم لعنتی چیه توضیح میدی؟؟؟

میخای توضیح بدی ک این مدت کجا بودی؟ اراه اینو مجبوری بگی (همرو با گریه و داد

میگفتم)

— روشا اروم استررس برات خوب نیس

— با نیشخند گفتم: آقا رو [2]زودتر مرفتن بزن

— ببین روشا من بعد از اون اتفاق زنده موندم

— دارم میبینم اما چجوری؟

— با ناراحتی گف: من غرق نشدم با کمی مکث ادامه داد: همش فواسته خدا بود که با هزار بدبختی رسیدم به شامل ولی رسیدم ..اون دوروز رو نمردم ...برگشتم اصف گفتن که همه فکرمی کردن مردی...هه سوتم گرفتن ،به بغض ادامه داد: به خداوندیه خدا روشا هر باری که میخواستیم بیام جلو بهت بگم من زنده نمردم هنوز نفس میکشم ..هربارش نمیشد نه فقط به تو به پدرم و مادرم نگفتم تا اینکه یه خبر رسید...

پارت 292

.

.

تا اینکه خبر رسید بخاطر حال داغونت با راشا رفتید ترکیه همون موقع من از اصف اومدم تهران...به کسی نگفتم که حالم خوبه و زنده و تا الانم اتفاق خاصی نیفتاد و اون شب ک دیدمت

— (با تمسخر و درد یه نیشخند زد)

— یه قطره اشک سمج از گوشه چشمش اومد پایین و پرسید:

با ارمین دوستی؟

— بودم

— چرا بودی؟؟

— چون یکیه مثل تو ماهم کات کردیم

— (روشا من از همون موقع تا حالا باهیچ امدی نبودم

— ممنون بابت همه چی، دیگه وقتشه برم

— (روشا؟؟؟ چرا انقد تلخ؟؟ چرا سردی با من؟

— جناب بعد از 7 سال میشه بدونم انتظار چه رفتاری ازبنده داری؟؟ با تلفی ادامه

دادم: نکنه باید از شدت ذوق میمردم یا بغلت میکردم؟؟

— (روشا؟ راه داره ببخشیم؟

— دقیقا چی رو باید ببخشیم؟؟ بیماری هایی که از صدق سر تو گرفتم؟؟ یا اون جوونیی

که میف شد؟؟ د لامصب دیدی مادرت چطور شکست؟؟

— هنو میبینیش؟

تلخ گفتم: اره تو بیمعرفت بودی اما من فراموششون نکردم اصن بش فک نکردی ک

مادر پدرت چی میکشن؟ حق داری فوب ندیدی چطور کمر پدرت خم شد اچطور مادرت یه

شبه پیر شد با حق حق ادامه دادم... لاصب تو تک فرزندشون بودی ... با شرمندگی

ونا را متی سرشو میندازه پایین ؟ بعد از چند لحظه که یکم اروم شدم، گفتم: چرا بعدش

نیومدی؟؟؟ — را ممد؟؟ میدونی اگه میومدی فیلی چیزا درست میشد؟ فیلی

چیزا خراب نمیشد؟؟ شاید که نه صد در صد این وضعمون نبود .. داشتم حرف میزدیم که

پارت 93

گوشیش زنگ خورد رفت جواب داد من باید ب همه چی فکر کنم برا همین اونروز محمود
پس زده چون من دفت

ری نبودم ک بازیچه پسر شدم و هرکسی مثل پیاده رو بره و بیاد با وجود اینا میدونسم
دوسش دارم بعد از هفت سال اما فب پس مسم ب ارمین چیه؟ نمیفهمم خداااا از فکر و
خیال زده بیرون و فواستم برم ک محمد گفت صبر کن باهم بریم و میخاد همه چیه ب
همه بگه

منتظرش شدم تا آماده شه

تو ماشین ن من حرف زده و ن اون تا اینکه رسیدیم جلوی ویلا و رفتم زنگو زده م تازنگو
زده همه دویدن تو میاط اول از همه راشا و بابا و مامان و بعدم بقیه بغلم کردن و من
مامانو اروم کردم وبرا همه توضیح دادم ک کجا بودم و پیشده همه متعجب ب منو
محمد نگاه میکردن

— دفترم ایشون کی هستن

— با ب بابا ای ای این

ک راشا پرید وسط مرفمو گفت -

— پطور ممکنه؟ پطور بعد هفت سال؟ بعد از اونهمه وقت زنده؟ محمد پطور؟

اینجا بود ک همه گیج تر از قبل شدن و ارمین هم فوشمال از پیدا شدنم هم نارامت
از وجود محمد هم متعجب ینی من این مسارو توش فوندگ و بعد رفتیم داخل ویلاو
محمد همه چیزو تعریف کردو من با اجازه ای گفتمو رفتم تو اتاقم تو اتاقی ک هفت
سال پیش محمد بود و من اومدم تو اتاق ک بفواجم اما الان محمد هست من تو
اتاقم ک لباس عوض کنم

...؟ در اتاقم خودم ارمین اومد

— روشا هنوز دوستش داری؟

— کیو؟

— محمد

— ارمین نمیدونم

— ینی چی ک نمیدونی

— واقعا نمیدونم

— پس من چی؟

— ارمین

نگاه سردشو بهم دوفت و گفت بله

— من نگفتم برو و نگفتم بمون یا هرچی من واقعا نیاز دارم ب خودم پیام و فکر کنم

پارت 94

.

.

.

و بعد سریع از اتاق اومدم بیرون و محمد هم میخاس بره هرچی مامان و بقیه بش

گفتن بمونه نموند منم باهاش فدافضی کردم و رفت

.

الان پنج روز گذشته و من با ارمین سردم جواب محمدم نمیدم و امروز قراره بریم اصفهان الان من تازه از خواب بیدار شدم ک ارتا زنگ زد و جوابشو دادم

— سلام

— به سلام خوشگل چطوری؟

— بد نیستم توفوبی

— چقد بیمعرفتی تو افه دفتر

— شرمنده اما خیلی آفتاب افتاده ک هنو باش کنار نیمدم

— بگو

ب صورت فلاصع تمام چیزارو گفتم و وقتی تمام شد ارتا گفت:

— (روشا میخای تو سرراه ک میرن اصف کرج بمون تا بخودت بیای روشا

— افه تنهآم اونجا بدتره

— وا من ک هستم تنها نیسی نترس

— باش وایسا ب بابا بگم

— بابات موافقت میکنه مطمئنم پس منتظرتم بابای

— اوکی خداقضا

بعد از اتمام تلفن رفتم صورتمو شستم و مانتو و اینامو پوشیدم و رفتم بیرون ک ب بابا بگم و بهش گفتم و اونم مخالفتی نکرد چون واقعا میدونست ب این تنهایی نیاز دارم برا همین قرار شد من امروز کرج بمونم و بابا بعد ماشینمو بفرستع و الان دارم صبحونه میخورم و ارمین و راشا و ارشم رفتن سر ماشینا ک وسایلو بچینن

پارت 95

.

.

.

.

بعد از اینکه صبحانمو خوردیم رفتیم پیشوبقیه و بعد رفتیم تو ماشینا ک من بازه تو ماشین بابایی نشستیم و سارا هم اومد پیشم بالاخره ماشین حرکت کردو از ویلا دور شدیم من میخواستیم شاد باش دوس نداشتم زود تسلیم سرنوشت شم دوس نداشتم کسی شکستامو ببینه یا فدایی نکرده دشمن ب شاد بشم واسه همین باید خودموو خوشحال نشون بدم برا همینم کنترل ضبطو از مانی گرفتم و زدنگم رو اهنگ با مرام تهی و با سارا ماشینووتوپز ملقمون گذاشتیم ک بابا و مامانم فقط میفندیدن و ماهم فل وچل بازی قرار شد چالوس وای نیم و ی سره بریم ی ساعتی گزشت ک رسیدیم ب فروشگاه بزرگ طونل ک نزدیک چالوسه اینجا رود ک همون وای سادیم و رفتیم داخل معمولن منو ساراتو این فروشگاه ها فقط چیزای تلکی میخریم و همش مثل هم با سارا ی کلا کپ ست هم خریدیم وبعدهشم دمپایی رو فرشیا ک عروسک جلوشع و نرمه بعدهش از این عینکا ک الکی میزنن و کلی چیز دیگ و دیگ رفتیم مساب کردیم و اومدیم بیرون ک همه سوار ماشینا شدیم و قرار شد نهارو تو چالوس بخوریم اومدیم سوارشیم ک گفتم بابایی

— جونم عروسک

— میشع من بشینم پشت فرمون

— دخی بابا این جاده پر پیچ و فمه عزیزم

— بابا مراققبم

— بای

گوشیو قطع کردم پیادع شدمو رفته پیش بقیه ک باز گوشیم زنگ هوردو اینبار دادا

ش ارسام جوورونم بوددددک بدجور شیفته سارا بود ففخ

پارت 96

.

.

.

فلاصه با ارسام مرفیدم و رفته سفارش غذا دادیم ک من جوچه سفارش دادم و بقیه هر چی ک خواستن اوووف فسته شدم از بس خوردم

راشا — فب کمتر بخور

— هیین فدا مرگم مگ بلند گفتم

ارش — فک کنم میز پشتیم شنید

همه فندیدنو منم شونه ای بالا انداختم و بالاخره بعد نیم ساعت تموم شدو دوباره رفته سوارماشینا شیم ولی اینبار منو سارا و ایلین و راشا و ارمین تو ماشین ارمین بودیم برا اینکه تو طونلاوو اینا فوش بگزرونیم و بالاخره عد ی ساعتو نیم رسیدیم کرج و من زنگیدم ب ارتا ک گفت من دم پارک وایسم تا بیاد دنبالم فلاصع پنج مین بعد ارتا اومدو بابا ایناهم باش اشنا شدن و باهم فدافضی کردیم و من با ارت رفته فونش

پارت 97

.

.

.

بش اعتماد داشتم زیااااا بالاخر رسیدیم فونش و از ارتا تسکر کردم و رگتم تو اتاقی ک
برام آماده کرده وبعد از گذاشتن وسایلم رفتم تو موم و یی دو ی ساعته گرفتم و
اومدم بیرون و ی شلوار کتون چسبون با ی تیشرت پوشیدم و موهامو جمع کردم و ی برق
لبم قشنگم زدم و رفتم بیرون ک دیدم نشسته پا تلویزیون رفتم نشستم ک گفت (روشا
مونه میفای پیکار کنی؟

— نمیدومم فودمم

— قلبت میگ کی

— محمد اما ارمین چی اون خیلی خوبه

— اره آگ ارمین این وسط نبود ک اصن تکلیفت مشفی بودولی فب هست باید ببینسم

مسش ب تو چیه

— اوره اما چچور

— قول میزه کمکت کنم

— مرسی عزیزم—

— فب کم کم برو اناده شو آگ فسنه نیشی ی ی ساعت دیه برسم بگردیم

— اوکی

پارت 8

.

رفتم آماده شدم و بعد ی ساعت اومدم از اتافگق بیرون ک ارتا هم آماده بودو تا منو دید ی سوتی زد و گفت نذرنتون خانومی

— تو هستی نمیدزدن

— ففخف فوش ب مال راشا مقد تورو ازیت کردن کیف میدخ زبون دررراز

— میتونی توام بشی راشا

— ینب میتونم برادرت باشم؟

— هستی شایدم مهربونتاراز راشا نمیگم راشا بدده هاا ن فیلی عالیہ ولی زیاد نمیتونه در مقابل رمسن کلری کمه چون دوست چندین سالن

— فب بیا بریم

— باوش

با ارتا سوار ماشینش شدیمو رفتیم کافیشاپ ک انگار دوستاشم بودن بپاهم اسنا شدیم ک ارتا گفت محمد بیاد بعد سفارش بدیم

تا اومدم پیرسم مومحمد که دیدم بعهعهله اقا تسریف اوردن محمد فودم بود

— آنقققد فوشال شدم چون منن نمیتونسم محمدر با کسی تقسیم کنم و ب هر

قیمتی شه محمدو میخام چون ب عاشق بودن جفتمون مطمئنم اما ارمین ن اومدو سلام کردیم و نشست روبرو منووارتا وکناری پسرا دیگ و بقیهع سفارش دادیم و محمد هنوزم مثل قبل هرچی من میخوردم میخورد و من ک ایس پک شکلاتی سفارش دادم

اونو ارتا هم همینطور اونجا بود ک مس کردم با و مرد اینا هیچوقت تنها نیسم داشتیم میفوردیم ک گوشیم زنگ خورد و اییلین بود ی مسی داشتیم....

پارت 99

.
جواب دادم ک بو صدای بغض دارر اییلین دلم هوری ریخت از میز بلند شدمو گفتم اییییلین پیشده چرا صدات اینجوریه افه؟؟؟؟

— روشا منو ببفش

— ینی چی مگ چیکار کردی

— بفدا نمخواستم اینجور شه روشا

— مثل ادم مرفتو بزنی دیه اه

— روشا ارمین هیچوقت دوست ندتشت بات بوس شد و نقش بازی کرد چون....

— چون چی د مرف بزنی

یهووارتا و محمد گفتن بزنی رو ایفون و زدم و اونام میشنیدن ک اییلین گف نقش بازی کرد ک تورو عاشق خودش کنه و بت ضربه بزنی چون من عاشق راشام و اون مانا رو دوس داره و ارمیم ک فهمید فواس تورو ک فواهرشی رو ب بازی بگیره اماالا واقعا دلم براتو محمد سوخت وخواستم بواین بازی پایان بدم ک دیگ غصه نفوری چون داغون بودن و از چشمتا فوندم روشا تروفا منو ببفش ووارمینم نمیدونه ک من بت گفتم و معلوم نی

بفهمه چی مسشه ولی و محمودو انتهاز کن چون مطمئنم دوشش داری چون موقعی ک
ب سارا میگفتی شنیدم

ی نگاه ب محمد کردم ک داشت منو نگاه میکرد

پارت 100

با ایلین فدافضلی کردم و ارتا گفت: پس بالاخره بهم رسیدید

من — ارتا همچین چیزی نبس

— اما روشا....

— ما دیگ هرگز نمیتونیم محمد و فوشخالم ک ب خانوادت گفتم ولی باید من هم
فراموش کنی چون دیگ منو تو هرگز نا نفواهم شد

محمد بدون هیچ خرفی پاشد و رف توقع چنین برافوردی نداشتیم اما نمیتونسیم دیگ
نمیشد باهم ادامه بزییم نمیتونسیم دیگ برگردیم ب عقب هیچی اونی ک میفاسیم پیش
نرفت همه چیز زندگیم داغون شد

پارت 101

بعد از اینکه محمد رفت ارتا هم هیچی ازه نپرسیدد و ب ادامه ی گردشمون رسیدیم و
من واقعا گیج بودم ک ارتا گفت

— روشا میخوای پیکار کنی؟

— نمیدونم واقعا گیج شدم

— اگ محمدو میخاستی نباید امشب پیشش میزدی

— ب فکر کردن نیاز دارم

— فب اره دیگ واس همین اینجایی عزیزم هرچقدر لازمه فک کن ب هر حال پای زندگی و
ایندت وسطه

— اووهوم

یکم دیگ گشتیم و رفتیم فونه و قرار شد من شام درست کنم

— ارتتتتتتتتتت

— جووووننننم

— چ درس کنم

— قورمه سبزززی میدونی کد تالا نفوزدم

— اه

مممم باشع ولی قول نمیدم فوب از اب دربیاد

— هعی باشه قبولت داریم

رفتیم اروم اروم کارو انجام دادیم ووبالافره برا ساعت ۱۲ اغزا آماده شد میزو چیدم و شروع ب خوردن کردیم ک ارتا فر کیف شدع بود افه خانوادش خارجن و کسی براش درس نمیکرده و همش تو کار فست فود بوده

پارت ۱۰۲

شاموهم خوردیم و ارتا کمک میزو جمعید و ظرفارو گذاشتیم تو ماشین و رفتیم تلویزیون بینیم

از زبون ارمین:

وقتی ک ایلین بهم گفت ک همه چیزو ب (روشا گفته واقعا دیگ دیوونه شدم چون ممن فقط اون اوایل این قصدو داشتم اما بعد از اون فوابی ک دیدم فهمیدم واقعا عاشقشم و مسدونسم ماله خودمه تا وقتی ک محمد سر و کلش پیدا شد و مالا (روشا بود ک باید انتخاب میکرد و الان با این گندی ک ایلین زد من دیگ براش مردم واقعا نمیدونم چه

گوهی بفرورن اعصابم خشفاشی برد برا همین سوییچو برداشتم و رفتم بیرون ی ی ساعتی
(رفتم تا اینکه از جاده خارج شده

پارت 3

نمیدونم کی شد ک ب خودم اومدم و فهمیدم نزدیک کرمه وای ای یی عشق ابن دفتر
منو واینجه کرده؟ باورم نمیشع منی ک از یخ بودمو؟! پقد مغرور بودم

بالافره رسیدم کرمه و رفتم تو فونم و خودمو ولو کردم رو تفت و فواییدم صبح ک
بیدار شدم سردرد بدی داشتم از تفت پایین اومدم و زنگیدم ب سامیار ک ببینم کجاست
و بیاد پیشم و گفت ظهر میاد منم رفتم دوش اب گرمی گرفتم و بعد اداینکه از مموم
اوندم رفتم تووتراس و ب اسمون نگاه کردم دوس داشتم اسمونو پون میدونسم
(وشاهم زیر همین اسمون نفس میکشه

نمیدونسم با خودم چند چنده ی یک هفت اونجا موندمو هیچی نشد جر اینکه هرروز
سامیار میوهومد پیشم و لاهم مرف میزدیم ی روز داشتم ناهار میخوردم ک بابا زنگ زد ک
دعوتمون کردن برا عروسی سارا و ارسام و منم باید باشم برا همین قرار شد فردا بره
اصف

(وشا:

ی یهفته ای از اومدنم ب پیش ارتا گذشته بود و ارتا واقعا خوب بود بش تکیه کردم مٹ
ی تکیه گاه سفت و سرد تو این ی هفته هرروز با سارا و مامان مرف میزدم امروزم ک
سارا زنگزد منو برا عروسیش با ارسام دعوت کرد خیلی براشون خوشال بودم ک بهم

رسیدن اما دلم گرفت ک بخاطر دوتا پسر متی دوست صمیمیم ک مثل ی خواهر بود
برام باهام غریبه و سرد شده و امروز بجای من شقایق داره کمکش فریدا و (و انجام
میده فوسال بودم ک اطرافیانم بدون منم فوشن ولی من چه باید میکردم؟

پارت 04

نفس عمیقی کشیدم و ب ارتا گفتم ک سارا اونوهم دعوت کرده و اول گفت ن ولی بعد
قرارشد بیاد و قرارشد فردا با هواپیما زریم ک خسته نشیم رفتم شامو درست کردم و میزو
چیدمو ب ارتا نشغول شام خوردن شدیم ک گفت :روشا

— جونم

— محمد برگشته اصفهان

— فب

— واقعا دیگ اونو نمیفای؟

— ن

— روشا الان محمد پشت گوشیه داره میشنوه

— چچی چچی

— گفت میفاد از زبونت بشنوه ک دیگ اونو نمیفای

— از سر میز بلند شدم و رفتم تو اتاق واقعا نمیدونسم چرا اینجوری میکنم و پیشده

واقعا دیوونه ام منم

لباسامو جمع کردم و خوابیدم صبح با صدای الارم گوشی بیدار شدم رفتم WC و بعد رفتم صبحانه امادع کردم و ارتا رو بیدار کردم با هم صبحانه خوردیم و رفتیم اماده شیم سی مین بعدش من اماده بودم

با ارتا رفتیم فرودگاه و برا ساعت ۱۱ پرواز داشتیم و الان ساعت ۳:۰۰ بود تو فرودگاه نشسته بودیم ک ؟.....

پارت ۱۰۵

ک ارمینو دیدم اومد سمتون و با ارتا سلام علیک سردی کرد ارمین قبل این با ارتا لچ بود مالا هم ک فحمیدع دوست محمده دیگ بدتر دسشو سمت من دراز کرد ولی من فقط سلامی کردم و نشستم همش نگاه هاشو رو خودم مس میکردم بالا فرع ساعت ۱۱ شد ک رفتیم سوار هواپیما شدیم و من پیش ارتا نشستم امینم یجا بود دیگ نمیدونم مالا کجا بعد نیم ساعت هواپیما تو فرودگاه اصف فرود اومد و منو ارتا رفتیم فونه ما و ارمینم نمیدونم کجا رفت شاید فونشون رفته اصن لکش پسره ی.....

خلاصه ک رسیدیم فونه و بعد از سلام و اینا رفتم تو اتاقم و ارتا هم رفت نو اتاقی ک براش امادع کردع بودن و من ک ی راست خوابیدم و عصر بود ک بیدار شدم و رفتم پایین ک دیدم راشا و ارتا نشستن جلو تلویزیون ومنم رفتم از تو اشپزفونع چیپس و پفک و این اشغال پاشغالا اوردم و نشسم پیششون داشتم میدیدم ک زنگ خورد و محمد و سارا و ارسام اومدن وواونا اومدن نشستن و من رفتم براشون شربت و شیرینی و اسن چیزا اوردم و نشستم پیششون ک سارا گفت (روشا عصر بیا بریم برا لباس عروس

— باش

ارسام — فوش مسگزه بدون ما فواهر گلم

— ای بابا

پارت 06

ببخشید ارسام جان بخدا درگیر بودم

— باشع بابا شوخی کردم

یکمی ک با بچه ها فوش و بش کردیم تلفن فونه زنگ خورد و خاله فاطمه (مامان محمد ک من بهش میگم خاله) زنگ زد و رفتم جواب دادم و مثل همیشه صمیمی بامن بر خورد کرد ک وقتی فهمید محمد اونجاس خیالش راحت شد

و قطع کرد امروز مستفدا هم نبودن برا همین خودم رفتم ناهار درس کنم

— (اشا ی لظه بیا

(اشا اومد تو اشپزفونه و گفت جونم

— ناهار چی درس کنم و اینکه بچه هارو نزاری برنا

— باش امممم نمیدونم

— هووووف فووبگو

— رُست بیف هم مرغش هم گوشت

— باشه داداشی میوه هارو ببر تا من درس کنم

صدا کل کلشون میومد ک اونا میگفتن بریم راشا نمیزاش برا همین وارد عمل شدم و گفتم

— عصص فو وایسین درسته دست پفتم خوب نی ولی ی چیزایی بلام ک یهو ارتا و راشا و ارسام سارا و محمد فندیدن و سارا گف افه کار دازیم رو....

— پریدم وسط مرفشو گفتم اجی خانوم ساکت شو بشین بینم عصرم از همینجا میریم
— خفخف پیشم

— افرین و رفتم سر کارم داشتم قارچ خورد میکردم ک دستم برید اهههه خاک بر سررت دست و پا چلفتی

— دیوونه نبودی ک شدی(وووای ابروم رفت)

پارت 07

ارتا بود ک اومده بود برا اب خوردن

— خفخ ن افه چیزع میدونی

— ن عزیزم تو فقط میدونی بیفی کمک میفای؟

— ن راحت باش

سارا یهوواوند تو و گفتم من اومدم

— ب من چ

— اه اه اصن تقصیرمنه ک اومدم کمک تو کنم دیوث

— بخوره تو سرت

ارتا — خففخ عجب شما دوتا خنده دارین

— ارتا؟

— جوته دل ارتا

— دیگ با من مرف نزن

— باوش و رفت بیرون سارا هم اومد کمک و کمک غذا آماده بود فقط باید پنیر پیتزا میریختیم روشن و ن رفتیم میزو بچینم خیلی خوووشگل میزو چیده و غذا هم آماده شد و بقیه رو صدا زدیم ک بشینن سر میزو من نشستیم پیش ارتا و اونورم راشا روبرمم محمد و سارا و اوسامه خلاصه با خنده و شوقی ناهارمونو خوردیم ک برعکس فیلیم خوشمزه شده بود بعد از اینکه در مد انفجار خوردیم پسرا بعد از تشکر پاشدن رفتن تووسالن و من ظرفارو چیده تو ماشین و سارا چیزارو جمع میکرد فستهوو کوفته رفتیم رومبلا ولو شدیم ک یکی اومد انچنان شونمو فشارداد ک اخم بالارفتو گفتم هوووی مگ ککک فهمیدم ارسامه وومرفوتو دهند ماسید

— ففخه فک کردی راشا ام ؟

— ن فک کردم راشا و محمد و ارتا ان ببسید

— بیچاره اونا دیوار کوتا تره گیر نیوردیااا

— هیس باش برم آماده شم ایهها راسی — جوته

— منو سارا میریم تو نییییا

— چچچچرا

— چون من میگم

— واقعا؟

— اره

— باش منم میخابم

— باخاب وو با سارا رفتیم اتاقم و آماده شدیم و ه بعد از ارایش مانتو تابستونمو پوشیدیم جلوش کوتاه ووپایینش بلند بود و پشتش طرح فرنچ بود و با کفش مشکی و شلوار ۹۰ پوشیدمش و ساراهم تیپ زده بودو رفتیم بیرون ک ارتا ی سوتی زد

پارت ۸۸۸

وای ژوووون روشا جون بفورمت ک ممد یکی زد پس کلش آیییی فنک شدم هههههه

— چرا میزنی داداش

— خو هیزبازی در نیار

— باوش بابا

— فداظا همگی و با سارا اومدیم بیرون و سوار ماشینم شدیم و رفتیم ب سمت جایی ک پرازلباس عروس بود و تا میرفتیم تو مغازه هاهمه فک میکردن من عروسم ففخ افه سارا هرکی میدیدش فک میکرد شوهر کرده وون هیکلش مٹ زنا بود ففخ (خاک تو سررهیزت روشا) ببند وجی هییکل تو ک بهتره؟ (اممممق هیکل من همون هیکل توعه) ععع؟؟؟ (ارع؟) برو نبینمت (بابای) شرت کم

بعد از رفتن این وراچ ب سارا نگاه کردم ک توان لباس مٹل فرشته ها بود پریدم و بغلش کردم بعد از اینا سارا لباسو درآورد و اونو خرید و دیگ ساعت ۱۰ اشب بود رفتیم فونه ک مامان ایناهم اومده بودن و لباسوب هیشکی نشون ندادیم و سارا اونو گذاشت توواتاق من

رفتیم شام خوردیم و دیگ سارا و ارسام رفتن و محمد رفت فونشون و من؟
نمییدونم تا کی با خودم بتسد کل کل میکردم من ک میدونسم عاشقشم پس چرا

پارت ۹

پس چرا نمیخام باش باشم و و و وای دارم دیووووونه میشم

ی هفته مثل برق و باد گزشت و الان تو ارایشگاهم و دارم برای عروسی سارا ک امشب
آماده میشم و الان ساعت ۷:۳۰ و من آمادم تا خودمو تو آینه دیدم تعجب کردم وقعا
عالتی شدم بودم

خلاصه راشا اومد دنبالمو رفتیم تو تالار و قاطی بو برا همین موقع رقصیدن ارمین اومد
و بم پیشنهاد داد و من محلش نذاشتم و و خلاصه با هیشکی نرقصیدم و اونشب زهرمارم
شد عروسیم تموم شد و رفتیم فونه و ارتا هم اومد و یهو اند تواتاقم ک گفت

____ (روشا تکلیفو معلوم کن محمد دیگ واقعا فسته کردی

____ بسه

____ باش فدافظا

و از اتاق رفت بیرون

صبح با صدای گوشیم ک زنگ خورد بیدار شدم ک ارمین بود و و جواب دادم

____ بله

____ امرو بیا کافی شاپ همیشگی کارت دارم

____ نمیخام

_____ باید بیای لامصب

_____ باش بااااا ابا ادرسو براه بفرست

پارت ۱۰

رفتیم بیرون از اتاقم کی فمیدم ارتا رفته ولی بدون خدافظی دلم گرفت کی اینجور رفتار کرد صمیمونه هم میل ندیدم بفرم رفتیم تو باغ و شروع ب ورزش کردم کی ماشین بابا اومد و مامانم باهاش بود اومدن و رفتیم داخل و ساعت ۳:۳۰ بود ینی ی ساعت ورزش کرده

بودم رفتیم توواتاقو دوش گرفتیم ووبعد اومدم بیرون و موهامو خشکیدم رفتیم پایین کی راشا همواومده بود پریدم بغلش و ی ماچ گنده رو لپ داداشم کردم کی اونم با مهربونی استقبال کرد رفتیم باهم جلو تلویزیون نشسیم ووفیلم عاشقانه‌های بود کی دیدیم و من اصن متوجه موقعیتی کی بابا راشا مامان بودن نبودم و مث فراشک ریختم و پریدم تو بغل راشاو حق هقم بیشتر شد وودیک نفسموبالا نمیومد کی دیگ ب خودم اومدم و پریدم از پله ها بالا رفتیم تو اتاق خودمو انداختیم رو تخت و باز اشک ریختم

پارت ۱۱

کی برای گوشیم پیام اومد اشکامو پاک کردم و رفتیم از رو میز برداشتم کی ارمین ادرسو ساعتو فرساده بود قرارشد ساعت ۶دم کافه ترنج باشم کی الانم ۳:۴۰بود رفم تو

دسشویی و اب صورتم زدم رفته پاییین یکم کیک و شیرکاکائ فوردم ک بابا از پشت اومد سرمو بوسید و گفت نوش جان

— مرسی بابایی

راسی بابا جون من ۶ تا ۸ میرم بیرون کاری ک نداریم؟

— ن روشا جان فقط ساعت ۹ برسون خودتو ک جایی دعوتیم

— چشم بابا ک رفت پاشدم رفته تو اتاق ی تیپ اسپرت زدمو ارایش کردم تا کارام تموم شد ساعت ۱۰:۳۰ بود موها امم ک صاف بودو باز گذاشتم از کنار بیرون اوردم روسریمو سه گوش بستم و تو اینه بوووووسی برا هودم فرسادم سوئیچو ک برداشتم زدم بیرون راه افتادم یمت کافی شاپی ک گفت بعد از بیست دقیقه رسیدم ب اونجا و درس پنج دقیقه دیر تر رسیدم فقط ففخ چیزیم نی رفته تو و ب ارمین سلام کردم ک بعد از اینکه سفارشارو آوردن گفت

— (روسا من واقعا از این وضیت خستم الان بگو منو مبخای یا ن من اولش با نقشه اومدم ولی بعد وابستت شدم و عاشقت شدم تا اینکه این اتفاقا ک افتاد همه چی داغون شدعلاا میشه تا اخرش نری و باورم کنی

— ن

— ب این زودی جواب میدی ؟

— اره

— فب پس هیچی

— همینومیفاسی بگی ؟

— اره

— پس من میرم و پاشدم رفته فقط تونسیم بینم ک میزو حساب کردو زد بیرون ک دیگ نفمیدم رفته فونه و یکم استراحتوکردم

پارت 2 (000)

بعد بلند شدم آماده شدم ک سارا هم زنگ زد و با اونم داشتم مرف میزدیم و آماده میشدم ک دیگ قطع کرد و نن رفته پایین ک دیدم زککی مامان و بابا رفته ب راشل گفتم

— وا پ چرا رفته

— چون ک برن چیز بگیرن

— اها پ بیاما با ماشین من میریم

— خدا فیرت بده چون من اصلن موصله رانندگی ندارم

با راشا سوار شدیمو رفتیم ب اون ادرسی ک راشا داد ک زاهرن فونه شریک جدید بابا اینا بوده رفتیم تو ک ماشین ممدو دیدم بصحله اینم ک هس بیخیال ب اون ماشین رو پارک کردیمو رفتیم پایین سلام علیک کردیم و اشنا شدیم رو مبل رو بروی من ی پسره رود ک فیلی هیزبود ماشاله و فیلی پرو ازاونورم راشا مرض میفورد برا همین من فودمو با گوشیم سرگرن کردم ک برا شاه صدامون زدن رفتیم سرمیز من فقط با غزاہ بازی کردم تا اینکه بالافره تموم شد و قرار شد بعد از چهار ساعتی ک اونجاییم بریم فونه وقتی ک رفتیم راشا با بابا رفت ک رانندگی کنع چون بابا فستس مامان فاس با من بیاد ک من گفتم ک نگران نباشن و برن

پارت 3 (000)

سوار شدمو رفتیم سمت فونه تو راه بودیم ک من متوجه ی ماشین ک تحقیق میکرد شدمو شروع ب لرزیدن کردم فیلی میترسیدم انقد ک مسیرارو قاطی کرطمو زسیدم ب ی بن بست مالا دیگ هیچ راه فراری نبود پیاده شدم ک با ی دستمال بیهوش شدم

مهمد:

وقتی دیدم روشا تنها میره با ماشین غیرتم اجازه ندادو دنبالش رفتم و چون بابا ایتا با ماشین بودن من رامت بودم وقتی دنبال روشا رفتم متوجه شدم یکی داره تخیبش میکنه انقدر رفت و اونگ دنبالش و من از دور فواسم بود ک رسیدن ب ی بن بستو تا روشا پیاده شد با ی دستمال بیهوشش کرد اون یارو و بردش تو ماشین خودش راه افتاد منم بدنبالش اما جوری ک منو نمیدید انقدر رفتم تا رسید ب ی فونه اخر ی کوچه سوت و کور و اون ماشین رفت توهمیاطش

اه لعنتی گاو زایید مالا چ غلطی بکنم اهههه

ی نیم ساعتی طول کشید ک بالافرت تونسسم درو باز کنم و رفتم داخل فونه فیلی تاریک بود فقط ی نور باریک از لای ی اتاقی ب چشم میهورد اروم رفتم نزدیک اون اتاق ک.....

پارت 4 (000)

دیدم اون پسر اشغال ارمینه ک رو روشا ع و نزدیک بود.... و روشاوهم هی التماس ممرد ک ولش کنه اما نمیتونس بیغ بزنه چون بستع بودش با ی حرکت درو باز کردم و پریدم تو ووتا میخورد ارمینو زده لباسای روشا رو تنش کردم ینی فقط مانتوسو تونسسه بود دراره البته و روشا رو بغل کردم و رفتیم بیرون گزاشتمش تو ماشین د برو ک رفتیم بردمش

(روشا: ارمین گفت

_____ چون دیگ نمیکسم ک تنهام بزاری و داغون شم دیگ موصله افسردگی ندارم

— هییییس ع اون روشای قوی من کو؟ اون روشایی ک از صرف زور متنفر بود کو پرا اینجورد شدی

- وقتی ک رفتی اون روشا رو کشتی

_____ الان ک او مده حالا باز میخام اون روشا متولد شه

_____ یٰنی میٰشہ؟

چرا نشه عشقم و بعد بوسه ای روی لپام زد و ماشینو روشن کرد اونجا بود ک تصمیم گرفتم دیگ تنها بدون اون نیاشم وقتی منو زیوند فونه رفتو با خیال رات روتخت ولو شده و اروم خوابیده ک صبح با صدای گریه ب مامان بیدار شدم و پریدم بیرون با ج

_____میشددده چرا گریهههه میکنی

_____ (روش) ازمایش

_____ ارمين مید _____؟

_____ تو بیمارستان رو شا دیشب تصادف مرده تو کماش مادرش فواس ک بری برش
گردونی فقط تو میدونی

_____ ن مامان من نمیتونم اا الان درسش میکنم و رفتم تو اتاق گوشیه برداشتم
گشتن دنبال شماره پریسا بالاخره پیزاش کردم نمیدونم چرا فک میکردم پریسا میتونه
برش گردونه

پارت 5 (00)

زنگ زدم بش و جریانو گفتم ادرسم داده رفت بیمارستان و منم رفتم ک دیدم ایلین و
مامان بابا ارمین دیدم متی موصله گریه هم نداش ارمینم با ی عالمه دستگاه اویزون
بود

پریسا _____ دکتر من باید بینمش

دکتر _____ خانوادهش گفتن فقط رو شا بره بیینتش

من _____ دکتر من رو شا پویان هستم و ممن میگم بهتره واین خانوم برن تا ارمین
برگرده من مطمئنم با اصرارای من دکترو بابا ارمین راضی شدن و پری رفت تو ی نیم
ساعت بعد پری پرید بیرون دکتر دکتر دسشو تگون داد

_____ فدایا شککککرت و مامان بابا ارمینم همونما سجدع کزدن و فداوشکر کردن
منو ارمینم همو بغل کردیم و اشک شوق میریختیم و پری هم ک اومد بیرون رفتم
بغلش کردم و مامان ارمینم بغلش کردو تشکر کرد وهمه فوشفال بودیم وومن هم از
بهوش اومدنش هم اینمه عزاب وجدان اینو ندارم ک اگ من با محمد باشن چه بلایی سر
ارمین بیاد

دیگه لن بعد سه ساعتی ک بیمارستان موندم اومدم برم فونه ک تا رفتم فونه راشا
گفت اجمجمجی جووووونم

بعد از اینکه از باغ و ابنا اومدیم رفتیم تالار و همه فوشمال بودن دیگ هیچ غمی تو پیشما نبود و من واقعا راضی بودم ک خانوادمو نارامت نکردم و باعث شرمندگیشون نشدم .

تمام مدت عروسی به زور محمد رو وسط نگه داشتیم و توی اغوشش دلبری میکردم و میرقصیدم و حتی متوجه نشدم چقدر زود عروسی تموم شد و الان با محمد تو ماشین عروسیم ک بریم تو اشیانه عشقمون تا ابد زندگی کنیمو الان اهنگ عشق اول رو داریم گوش میدیم و با هم بلند میخوانیم.

میگن هیچ عشقی تو دنیا مثل عشق اولی نیست میگذره ی عمری اما از خیالت رفتنی نیستتتتت

پایان

.

.

براهمتون اینجور عشقایی رو ارزو میکنم اما بدون هیچ دردسری از تمام کسانی که ما رو همراهی کردت ن واقعا ممنونم عاشق همتونم خیلی عشقید بهم امید دادید هر وقت نظری خواستم پشتیبانم بودین و مشتاقانه منتظر موندید واقعا ممنونم الانم میخام خودمو معرفی کنم

من هستی صدقی پویا (الینا) هستم متولد ۸۰'۴'۵

این اولین قلمم بود و دومین رمان رو از فردا در همین کانال شروع میکنیم براتون عشقای پایدار و خوشبختی ارزومندم